



# آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

بهمن و اسفند ۱۳۵۶

سال سوم ۶ شماره های ۱۱ و ۱۲



## در این شماره :

- ۳ ■ تظاهرات حماسه آفرین مردم قهرمان تبریز
- ۴ ■ گزارش خبرنگار آرمان از تبریز
- ۸ ■ صفر قهرمانی - مبارزی که در زندان تاریخ می سازد
- ۱۰ ■ آزادی یا آزادی؟
- ۱۷ ■ ادیسی در کنگره فدراسیون جهانی جوانان دمکرات
- ۲۰ ■ ظنین مرگ بر شاه در هندوستان
- ۲۳ ■ خاطرمای از ژسو
- ۲۵ ■ نامه ای از پدر و مادری داغ دیده
- ۲۶ ■ دختر شایسته یا کالای شایسته؟
- ۲۹ ■ آخرین راه
- ۳۱ ■ ما و خوانندگان

روی جلد :

صحنه ای از مبارزات مردم آذربایجان  
به رهبری فرقه دمکرات - سال ۱۳۲۴

پشت جلد :

آمایش سازمان جوانان و دانشجویان  
دمکرات به مناسبت قیام دلاورانه مردم  
مبارز تبریز

آدرس بانکی

Hansfriedrich Wieland  
Berliner Bank  
Konto Nr. 3446289900

آدرس پستی

Postfach 11 - 0709  
1 Berlin 11 - W. B.

## ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic  
Youth and Students of Iran

Price: 1,00 DM or its equivalent in all other countries

بها معادل ۱ مارک آلمان فدوران

## سخنی باشبها

"..... دانشجویان د خوابگاهم که نزدیک خوابگاه مقرر دارند ، به پشت پنجره ها آمده بودند و وقتی تانک ها به جلوی خوابگاه رسیدند ، بچه ها سوت کشیدند و آنها را هو کردند ، تانک ها ایستادند . ابتدا نمی دانستند چه عکس العملی باید نشان بدهند . سپس توپهایشان را به سوی ما نشانه رفتند . بچه ها برای یک لحظه ساکت شدند ولی دوباره به هو کردن ادامه دادند ....."

در " گزارش خبرنگار آرمان از تبریز " چگونگی و تأثیر نبرد قهرمانانه مردم تبریز را از زبان پیکارگران و ناظرین نبرد تبریز بخوانید .



" آزادی یا آزاد می؟ " عنوان سخنرانی ایراد شده می نویسنده برجسته و رجل مشرقی ایران ام مسم آذین است ، که قرار بود در دانشگاه صنعتی ایراد شود . از آنجا که مزدوران ساواک مانع برگزاری این جلسه سخنرانی شدند ، مامتن این سخنرانی را که به گونه ای دقیق و شیوا ، دین مطلب را اد کرده به نظر خوانندگان میرسانیم .



حفظ دست آورد های انقلاب سوسیالیستی اکتبر در برابر امپریالیسم درنده خو و متجاوزانه از مسائل عمده دولت شوراهای رهبری لنین بود . رهبر پرولتاریا ، سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز کشورها را با سیستم های مختلف اجتماعی ، اقتصادی سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داد . امپریالیسم جنگ طلب و تجاوزگر از همان ابتدا با سرسختی به مبارزه با این سیاست لنینی برخواست . این مبارزه با ترور اولین سفرای دولت جوان شوروی آغاز شد . اکنون مدتهاست که به برکت قدرت کشورهای سوسیالیستی و مبارزه پیگیر آنها و تمامی نیروهای مترقی جهان ، سیاست صلح به امپریالیسم - هر چند با دشواری بسیار و مقاومت جناح ها را آن - تحمیل شده است . مقاله ای " خاطره ای از ژسو " اولین گام دولت جوان شوروی را در راه استقرار صلح در عرصه سیاست بین المللی ترسیم می کند .

# تظاهرات حماسه آفرین مردم قهرمان تبریز

"خیزش توده نای وسیع مردم در روزهای جمعه و شنبه ۲۸ و ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ (۱۷ و ۸ فوریه) در تبریز بار دیگر خاسته تابناک قیام تبریز را انقلاب مشروطیت را در خاطر هازند کرد. مردم پیروز و سلحشور تبریز - پای پای مردم ساینر نقاط ایران برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه بپا خاستند .

بد نبال تظاهرات مردم رقم ، شیراز ، قزوین ، مشهد ، اصفهان ، مقاومت مردم قهرمان تبریز ، به مبارزات رود روی ماههای اخیر اوج فزاینده ای بخشید ، اتحادی که کنترل از دست ساواک شاه و پلیس در تبریز خارج شد رژیم مزدور امپریالیسم آمریکا ، درمانده دست به دامان ارتش و مستشاران نسامی آمریکایی زد .

جرقه ای که از شهر شامسی آغاز گردید ، به همه جای ایران آتش کشید ."

(از اعلامیه دبیرخانه مخریجی ادیسی مورخ ۳ بهمن ۱۳۵۶)

قیام تبریز نشان داد که :

۱- بحران از "پایین" دارد شکل جدی بخود میبرد .  
( سرخوردگی و تنگنویزهای اسیر چایی رسیده که دیگر نمیخواهند مانند سابق تحت سلطه دیکتاتوری زندگانی کنند و واکنش ضد دیکتاتوری در برخی از شهرها همگامی شده است . )

۲- عدم هم آهنگی و توازن "از بالا" ، بشکلی است که پلیس و ساواک ، استانداری و فرمانداری در تبریز ، نتوانستند برای سرکوب قیام به تصمیمی واحد برسند ، از اینرو قوای ارتش از سندانج برای سرکوب به تبریز اعزام شد .

۳- دستگیریهای اخیر در ارتش ، حاکی از اینست که مقاومت علیه رژیم دیکتاتوری در بخشی از ارتش هم شکل جدی بخود گرفته و رژیم در مقابل و پیشگیری از آن به انواع حیل متوسل شده است .

۴- قیام توده ای تبریز ، نشان داد ، آنچه که توده ها را به حرکت سیاسی میکشاند ، شرایط معین اقتصادی و اجتماعی جامعه است ، نه اقدامات تعدادی از پیش - آهنگان جدا از مردم . قیام تبریز ، در حقیقت خط بطلان بر روی نظریات خرده بورژوازی گروههای چریکی کشید که تصور میکردند ، بدون آماده بودن شرایط لازم برای قیام ، می توانند با عملیات چریکی فردی ، توده ها را به مبارزه سیاسی بکشانند و علیه رژیم حاکم بشورانند .

"بازره حماسه آفرین یکپارچه و متحد خلقهای ایران علیه رژیم دیکتاتوری شاه این عامل سرسپرده می امپریالیسم ، هر روز ابعاد گسترده تری بخود گرفته و اقتضای وسیعتری را بخود جلب میکند . همگانی شدن مبارزه ، درستی و اصولیت پیش بینی و تحلیل حزب توده ایران در باره انفراد کامل رژیم شاه در جامعه و ضرورت تشکیل جبهه ی ضد دیکتاتوری را برای سرنگونی آن ، با اثبات رسانده است . وقت آنست که با عزمی استوار همه با هم برای سرنگونی رژیم شاه به پیکار نهائی برخیزیم . رژیم منفرد و منفور شاه هرگز قادر نخواهد بود در مقابل قیام همگانی مردم کاری از پیش برد ، همانطور که در روز تاریخی ۳۰ تیر

هزار و سیصد و سی و دیک نتوانست در مقابل مردم متحد و رزمند مقاومت کند .

باید با مبارزه ای متحد به یاری این موج پر خروش و تاریخ ساز کشور شتافت . نباید اختلافات  
ایدئولوژیک و سیاسی را وسیله ای برای ادامه تفرقه کنونی قرار داد ، بلکه باید با تکیه بر روی نکات مشترک  
و مورد توافق ، توان مبارزه ای ضد رژیم را کارا تر کرد . »

(از اعلامیه دبیرخانه تخریبی ادیسی مورخ ۲ بهمن ۱۳۵۶)

## گزارش خبرنگار آرمان از تبریز پیرامون

# بیکار قهرمانانۀ اهالی شهر با

## ساواک ، پلیس و ارتش شاه

صدقه دیدیم و بنظر میآمدند ، اما از آتش سوزی خبری  
نیبود . هرچه به مرکز شهر نزدیکتر میشدیم ، آثار وقایع  
دو روز گذشته بیشتر جلجا نظر میکرد . تمام سینماها  
آسیب دیده ، سینماها و شعبات بانکهایی که در مرکز  
شهر قرار داشتند ، با اضافه شعبه های شمالی شهر  
بکلی سوخته بودند .

بیاده روها از جنب و جوش مردم بیرونند . تا آن  
روز تبریز را این چنین پر جمعیت ندیده بودم . پلیس  
مشغول جمع کردن بقایای خرابیها بود . در هر جا که  
پلیسها سررم دار بودند ، مردم هم درشان ایستاده  
بودند . نفرت از ناهشنان میآید . فریاد های پلیس  
برای متفرق کردن نشان هم انداز پدوش هیچندام فسر و  
تفریق و در ناهشنان اصلا ترسی بنظر نمی رسید . داهی  
برای مسخره کردن پلیس میخندیدند .

در میان دانشجویان ، تب و تابی عجیب حکمفرما  
بود . آنطور که گفته میشد ، حتی آن عده از افرادی که  
تا به امروز کاری به اعتصابات و تظاهرات دانشجویی  
نداشتند ، اکنون پیوسته به خیابان سر میکشیدند و باولع  
از وقایع جاری شهر خبر می گرفتند . تمام مدتی که در  
خوابگاه بودم ، مجز چند تنی که برای تازه کردن نفس ، به  
محوطه خوابگاه آمدند ، کسی راندیدم . مردم نیز از مبارزه

ساعت سه بعد از نیمه شب روز یکشنبه با اتوبوس وارد  
تبریز شدیم . در اولین نظر به وضع غیرعادی شهر پی بردیم  
مسافران با تعجب بیکدیگر نگرسته و آهسته درباره وقایع  
دو روز اخیر صحبت میکردند . پمپ های بنزین ، کلا نترسیها  
و گاز اعلی که مرکز اتوبوس است ، در محاصره نظامیان  
بودند . اتوبوسها ظاهرا یکی از نخستین اتوبوسهای  
بود که اجازه پیاده کردن مسافران خود را در یکی از خیابانها  
نهای اطراف گاز اعلی یافته بود . اتوبوسهایی که قبل از  
آن رسیده بودند ، دوباره به شهرهای مبدأ برگشتند  
داده شده بودند .

دانشگاه در محاصره کامل ارتش بود . سه متر سه  
سه متر دوسریز با تفنگ خود کار و کلاه خود ایستاد میبودند  
ولی از گاز دانشگاه دیگر اثری نبود . یکی از خیابانهای  
اصلی که مدرنترین خیابان شهر است و خوابگاههای  
دانشجویی در آن قرار دارد ، سخت محافظت میشد و  
عبور مرور از آن بکلی ممنوع بود . خود روهای ارتشی  
آزیرکشان در طول خیابان بالا و پایین میرفتند .  
صبح ، حدود ساعت ۸/۵ از سرکوجه ، متوجه کامیونهای  
ارتشی که پارک کرده بودند ، شدیم . سربازها با تفنگ  
خود کار در این خیابان که در غرب شهر قرار دارد ، بطور  
پراکنده چشم میخوردند . تمام بانکها بدون استثنا ،

یکپارچه دانشجویان شاد بودند، ولسی وقتی صحبت از قساوتسهای ارتش شاه میشد، بخشم میآمدند. عکس العمل یکپارچه و متحد مردم، امیدی روشن در دل همه بوجسود آورده بود. صحبتها مرتب به اتحاد عمل و عکس العمل اهالی کشانده میشد و مردم با چهره شگفتان نشان میدادند که امید به پیروزی در دلشان بارور شده است.

تمام تلاش برای برقرار کردن رابطه تلفنی بادوستی که در شمال شهر سکونت داشت، بیثمر ماند، زیرا تلفن کار نمیکرد. بمن گفتند که بهتر است نامه تا مدتها بآن قسمت شهر نریم. عصر همانروز دستم بدیدن من آمد چرا که رفت و آمد به این قسمت شهر راحت تر بود.

از دخترانی که در خیابانها بودند، اکثریت بسا دختران دانشجو بود. از زنان تبریز جز تعدادی از مادران که برای دیدن فرزند یابستان زخمی و کشته خود، عازم بیمارستانها بودند، کس دیگری چشم نمیکشید. روز یکشنبه بازار تعطیل بود اما عصر همانروز اعلامیههایی به امضا آیتاله شریعتداری و چند پیشوای دیگر مذهبی به درو دیوار محابر عمومی زده شده که در آنها از مردم خواسته شده بود آرامش را حفظ کرده، از روز دوشنبه مخازنها را باز کنند.

روز دوشنبه هژمان باباز شدن بازار، به آنجا رفتم. کارهای روزانه از سر گرفته شده بود، اما در تمام بازارها سرپوشیده، شعب بانکها، بکلی آسیب دیده و بسته بودند.

به محض اینکه اولین روزنامههایی که اخبار وقایع تبریز را نوشته بودند، از تهران رسیدند، کیوسکها بلافاصله از روزنامه خالی شدند. حتی پاسانها و سربازها هم بدون ترس، هرچند نفر، بدو هم جمع شده، روزنامهها را زیر و رو و مطالعه میکردند.

درنگاه بعضی آنها این مسئله خوانده میشد که آنها خود را بامردم، در این جریانها، در کنار هم میبینند. نگلهها از بیکاری دیگر خبر میدادند.

بچههای دانشجو دیدهها و شنیدههای خود را، هر یک به نوعی نقل میکردند. مثلاً:

— شنبه صبح خیابانهای اصلی شهر بسته شده بود و هیچگونه وسیلهای به مرکز اصلی شهر رفت و آمد نمیکرد. ما خودمان را از دانشگاه و از طریق کوچه پسکوچهها، به خوابگاه رسانیدیم. به مردمی که در خیابان شهنواز جمع شده بودند، حمله شد. آنها که پایه فرار گذاشتند، از پشت به گلوله بسته شدند. طولی نکشید که زمین از دهباجسدخون آلود پوشیده شد. از آن پس در طرف خیابان راست کردند و اجازه کمک به زخمیها را ندادند. اکثر زخمیها به جهت نرسیدن و یادیر رسیدن به بیمارستانها جان سپردند. تعداد دقیق تلفات و مصدومین

معلوم نبود. تنها میتوان گفت که هزارها خانواده عزادار شدند.

— وقتی هوا تاریک شد، توی خیابان جلوی خوابگاه، تانک و زره پوش آوردند. در این خیابان تقریباً یکونیم بعد از ظهر، دیگر خبری نبود. با اینحال تا کنها از سر شب، آژیر کشان وارد خیابان شدند. به کسی اجازه عبور از خیابان داده نمیشد و مردم از کوچه و پسکوچهها رفت و آمد میکردند. دانشجویان و خوابگاه دیگر هم که نزدیک خوابگاه مقرر دارند، به پشت پنجرهها آمدند بودند. وقتی تا کنها به جلوی خوابگاه رسیدند، بچهها سوت کشیدند و آنها را هورکردند. تا کنها ایستادند ابتدا امید داشتند چه عکس العملی باید نشان بدهند. سپس توبهایشان را بسوی مانشانه رفتند. بچهها برای یک لحظه ساکت شدند ولی دوباره به هورکردن ادامه دادند. آنها هر اندازه لوله توبهها را بالا یا پایین بردند نتیجهای نخشید، تا اینکه در میان هور کشیدن دانشجویان آنجا ارتک کردند.

یکی از دختران دانشجو میگفت:

من در یوز صبح از ساعت یازده و نیم، یعنی در اوچ شلوغیها در خیابان بودم. روسری هم بسرنداشتم. تا نزدیکیهای بازار هم رفتم، خیلی از دخترهای دیگر هم در خیابان بودند چادر یا روسری نداشتند. ولی مردم هیچکاری نمانداشتند. مادریوز و دیشب راتمام وقت در بیمارستان کار میکردیم. اکثر دختران دانشجو هم آمده بودند. از بچههای پزشکی گرفته تا غیر پزشکی. تمام شب در آنجا پست عوض میکردیم. تعداد زخمیها زیاد بود. تمام شب از محافظین خبری نبود، ولی از صبح یکشنبه برای هراتاق چند محافظ گذاشته شد. بیشتر زخمیها شاگردان مدارس بودند. از روز یکشنبه سه مادرها دیگر اجازه ملاقات با فرزندانشان داده نشد. بچهها از مامرا تقاضا میکردند که کاری کنیم تا آنها موفس بدیدن مادرانشان بشوند. ما هم تا جاییکه امکان داشت این کار را با وجود حضور مأمورین انجام میدادیم. مادرهایی که برای دیدن بچههایشان آمده بودند، به محض اینکه رویوش سفید پرستارها رابه نشان میکردیم تا به عنوان پرستار داخل اتاق بشوند، بکلی چادر خود را از یاد میدردند و باو لبع به دیدار عزیزان خود میشتافتند. خیلی از زخمیها بمحض بیرون آمدن از اتاق عمل، از ترس نیفتادن به چنگ پلیس، فرار کردند. بیمارستان آنقدر شلوغ شده بود که کنترل آن بهیچوجه امکان پذیر نبود. کسانیکه برای دادن خون خود میآمدند، دیگر کنترل قبلی نمیشدند. خیلی از آنها پس از دادن خون، بهیوش میشدند، ولی با اینکه مردم گروه گروه برای خون رساندن به زخمیها به بیمارستان میآمدند.

روز شبیه که مجروحان را به بیمارستان آوردند، آنها بعلت نبودن مأمورین، بسیار سرحال بودند، بطوریکه تا ملافتها را از روی بد نشان کنارنیزدیم، متوجه تشك برآز خون زیرشان نعیشدیم و باور نیکردیم که گلوله خورده باشند. اشعاری دروصف پرستاران به زبان آذری روی لبهای رنج دیده، ولی خندان پیر و جوان روان بود. حتی وقتی یکنفر از آن میان بخاطر درد شدید، نالغای بی اختیار سر میداد، همه بسه او پرخاش میکردند.

من تا آنروز بیمارستان را اینقدر رشلوغ و مریضه‌ها را تا به این حد شاد و خوش روحیه ندیده بودم. درعورت‌های خندان نشان نمانی از آمادگی برای نبرد بزرگ و بیکاری پرامید، دیدم همیشه دراتاقی که من کارمیکردم، مردی سی و چندساله بستری بود که پایش تیرخورد بود، اما کوچکترین صدایی از او درنمی‌آمد. قیافه پرابهت‌مانع از این بود که جلو بروم و از او چیزی بپرسم. او حتی پرستارها را صدانمیزد که بروند و ملافت‌ها را که غرق خون بود، عوض کنند. آنقدر از او خون رفته بود که رنگش یکلی زرد شده بود. او در تمام مدت با چشمانی پر از اشک شوق و تبسم بربل، بسه بچه‌هایی که با وجود اصابت گلوله، از ترس از حسود بروز نمیدادند، نگاه میکرد. او را روز دوم بردند.

دختر دانشجوی دیگری تعریف میکرد که:

— از دانشگاه که بیرون آمدم، حدود ساعت ده بود. پیاده به بظرف مرکز شهر به راه افتادم و ناگهان خود را در بین جمعیتی که فریاد میکشیدند، دیدم. با آنها بظرف بازار رفته. نزدیکی‌های بازار، ارتش حمله کرد و مسردم پایفرار گذاشتند. درهای زیادی بروی فرار سپاساز میشدند و آنها را در خود جای می‌دادند. منم توی یکی از همین خانه‌ها رفتم و اهالی خانه که دهمه هیچان زده بودند، مرا درمیان گرفتند. مردی درخانه نبود. برایم جای آوردند و از احوال جویا شدند. با آنکه زبان آذری را خیلی کم میدانم، شروع به صحبت با آنها کردم. اما آنها فرصت سؤال کردن به من نمیدادند. فقط میخواستند بدانند که در بیرون چه خبر است و از من میخواستند که آنها را هرچه بی‌تراز وقایع بیرون مطلع کنم. پس از ۴ ساعت محله ساکت شد و آنها به من جادگر دادند که با آن بخانه خود بازگردم.

اهل خانه‌ای برایم چنین تعریف کردند:

شوهرم از صبح از خانه بیرون رفته بود. از ساعت ده و نیم پسر هم غیبت زد. وقتی سر و صداهای بلند شد، نگران شده جادریه سر انداختم و در خیابان به دنبال پسر گشتم. یکدفعه مردم را دیدم که همه گریه میکنند و میدوند. پسر هم در میان آنها بود که هم میخندید و هم گریه میکرد. از او موضوع را پرسیدم، گفت که این پلیس چیزی توی هوا پخش کرد که همه را بگریه انداخت.

— توی محله ما، بچه‌ها رفته بودند پشت بام و با سنگها سی که خواهرانشان برایشان به بام میروند، از بسا پلیس را سنگباران میکردند.

— ما در مدرسه بچه‌ها را به صف کرده بودیم که ساعت ده و نیم سر کلاسهایمان بفرستیم. یکدفعه دیدم یکی از بچه‌ها جلوی مدیر مدرسه آمد و بدون ترس رویه دیگران کرده، فریاد زد، بیرون! بچه‌ها مثل اینکه از قبل آمادگی اینکار را داشته باشند، بظرف در خروجی دیدند و بدون تأمل مدرسه را ترک گفتند. فریادهای مدیرو کارکنان دیگر کمترین تأثیری نداشت. ساعتی دیگر در هر کلاس بیش از هفت یلخت ساگردیانی نمانده بود. مدیر مدرسه گفت که به بچه‌ها اطلاع دهیم که از فردا به مدت یک هفته در کلاسها حضور و غیاب نعیشود. بچه‌ها اگر بسواهند میتوانند بعدرسه نیایند. به این ترتیب عملاً تا یک هفته مدرسه معلق بود.

— من به چشم خود دیدم که یک پلیس خودش

کیوسک را آتش زد.

— ما یک جادر سر کرده به خیابان رفتیم. در سرکوجه با سربازهای مسلسل‌به دست روبرو شدیم. بظرف مرکز شهر راه افتادیم. سربازی اسلحه را بظرف، من گرفت و گفت آنطرف‌تر بروید، قدغن است. من نگاهی به او انداختم و راهم را دنبال کردم. اول سعی کرد با زور و تهدید مانع رفتن من شود ولی بعد به خواهش و تمنا افتاد و گفت: به ماد ستر دادند، برتیم. ما مأموریم، اگر نزنیم خود ما رامیزنند. سربازهای دیگر هم که ناظر التماس و بودند انگار با نگاهشان گفته‌های او را تکرار میکردند. من سر گشتم و دوباره کنار بقیه مردم سرکوجه ایستادم.

— صبح از ساعت ۹، مردی که در مسجد جمع شده بودند بظرف بیرون حرکت کردند. جمعیت لا اله الا الله گویان رسیدند به دهنه بازار. در آنجا با پلیس مواجه شدند که با اسلحه کشیده جلویشان صف کشید. مردم سرگرد حقشاس، رئیس کلانتری ۶ که منفورترین افسر در نزد مردم است، جلو آمد. اسلحه‌اش را رویه جمعیت گرفت و گفت: اگر به رفتن با این وضح ادامه دهید، خودم هر کسی را که جلویاید، میزنم. در همین موقع یک مرد سی‌ساله جلو آمد، سینه‌اش را جلوی لوله اسلحه گرفت و فریاد زد: ما میخواهیم عزاداری کنیم، اگر می‌خواهید مانع شوی، پس‌بین. سرگرد در مقابل چشمان خشمگین مردم ماشه را فشار داد و خون سرخ‌رنگی که از سینه‌اش فوران زد، برای یک لحظه مردم را دچار حیرت کرده، در جای خود میخکوب نمود. این حیرت لحظه‌ای بیش‌نیانجامید و مردم بلافاصله پس از آن، خشم‌گوشان خود را نشان دادند. او عرض چند دقیقه پلیس‌های خلع سلاح شده از طرف مردم، پایفرار گذاشتند و جمعیت

خروشان بامشتهای گره کرده و فریادهای خشم آگین به راه خود ادامه داد .

دانشجویان و بازاریبان در جلوی صف حرکت میکردند پس از فرار پلیس ، تانکهای ارتش و کامیونهای پرازرسیاز فرارسیدند و مردم راه گلوله بستند . خیابان از خون مردم گلگون شد ، اما مردم مبارز یادست خالی به جنگ با تانک و مسلسل ادامه میدادند .

یکی دیگر از اهالی تبریز باغور به من میگفت :

تبریز بهار ادیدی؟ باخنده جواب دادم : دولت میکوید اینها تبریزی نبودند . سرش را تکان داد . دست به پشت زد و گفت . آره ، آن تبریزی که او برای خسود ساخته است ، نبودند . اینها زحمتکشان تبریز و کسانی که کارود یکتاتوری به استخوانشان رسیده است ، بودند .

یکی از معلمان روستائی تعریف میکرد : چند روز پس از جریان تبریز یکی از معلمین به دفتر آمد و به مدیر مدرسه خبر داد که کتابهای شاگرد های کلاس او اصلا عکس شاه و فرح ندارند . مدیر مدرسه هراسان به کلاس

سها رفت و کتابهای یکایک بچهها را نگاه کرد . همه عکسها را پاره کرده بودند . با فریاد و فحش کوشید از طریق بچه هسا دریابد که چه کسی با آنها گفته

اینکار را بکنند ، ولی موفق نشده . بچهها متحدان میگفتند که اینکار کار خودشان است . روز بعد پدر و مادر چند تن از بچه هارا به جرم اینکه کتاب بچههاشان عکس شاه و ملکه ندارد ، به کلانتری جلب نمودند . کسه البته پس از چند روز تهدید و نصیحت مجبور به آزاد کردن آنها شدند .

مشاهدات خود من :

روز یکشنبه که توی خیابان قدم میزدیم دیدم چند پسر بچه رو بروی يك باتك كه شیشه هایش را شکسته بودند ، کناجونی در خیابان نسته اند . سنگ و آت و آبغال را از جوی در آورده بطرف نشانهای که در داخل بانك در نظر گرفته بودند ، پرتاب میکردند . وقتی دقت کردم ، متوجه شدم که نشانمان "تعال مبارک همایونی" است که بر اثر اصابت سنگها فقط چند تنگه شیشه در اطراف قاب ، از آن باقی مانده بود . چشم و دهان عکس سوراخ شده بود . بچه ها برای هرسنگی که به هدف میخورد ، هورا میکشیدند .

باتاکسی از میدانی که مجسمه شاه در آن قسرار داشت ، گذشتم . دیدم که به سرودست مجسمه طنابو زنجیر بسته اند . راننده تاکسی باخنده گفت : از دیروز که مردم سعی کردند باطناب ، مجسمه را پائین بکشند ، اینها آمد هاند ، تا آترا باطناب و زنجیر محکم کنند .

خانه یکی از تبریزیها بودم . پدر خانواده وقتی مرا دید خندید و بالحنی شاهانه " فریاد زد : تبریزیها ، مگر امکان داره؟! " جمله دوم را تقریبا همه یکصد امیکفتند . جریان را برسیدم . معلوم شد روز قبل در تلویزیون گفته اند که شاه وقتسی خیر تبریز را شنید با تعجب گفته : " تبریزیها ، مگر امکان داره؟! " پدر رقیم گفت : تسوی بازار ، مردم که بهم میرسند این جمله را با تمسخر بیکدیگر مگویند .

### Festung des Schahs

Eine Festung in den Rocky Mountains will sich Persien Schah bauen lassen, um sich in einem Krisenfall an einen praktisch unannehmbaren Ort vor seinen Feinden unterziehen können. Wie der Londoner "Daily Express" gestern unter Berufung auf amerikanischen Geheimdienstquellen aus Washington meldete, entschloß sich der Schah zu diesem Schritt aus zwei Gründen: Er befürchte einen gewaltsamen Umsturzversuch in Persien, und sein Domizil im schweizerischen St. Moritz ist wegen der europäischen Terrorzone nicht mehr sicher genug.

پس از قیامهای پی در پی احیر مردم ایران ، مطبوعات جهان خبری با این مضمون در باره شاه منتشر کردند :

"شاه ایران قلعه ای غیر قابل تصرف ! " باخرج پنصد میلیون دلار در کوهستانهای کلرادو (ایالات متحد) میسازد ، تا هنگام " وقوع خطر " از " نزد دشمنانش " دور باشد .

شاه تصمیم با لارا به دو دلیل اتخاذ کرده است . نخست اینکه از " واژگون شدن قهرآمیز حکومتش " می ترسد ، دوم اینکه ویلای شخصی خود در سن مورس ( سوئیس ) را به سبب " ماجراهای تروریستی اروپا " به اندازه کافی قابل اطمینان نمی بیند . "



## صفر قهرمانی

### مبارزی که در زندان تاریخ می سازد

و ظیان شادی و لبخند هم هست. او از نظر تئوریک شاید زیاد نداند، اما کمتر تئوریسین و فیلسوف و هنرمند است که زندگی را در اعماق و تنوع و ذرات نامرئی اش به حساسیت او درک کرده باشد. تئوریهای تجربی او که چون قطب نما دقیق و مانند خود زندگی امیل و واقعی است، هرگز اشتباه نمیکنند. او به مدد این دانش عظیم تجربی - و شاید بتوان گفت حالا دینز تاحد یغریزی - تکلیف خود آورد بگران رادر برابر همه همساییل و پخرنجیها و حادثات زندان و حتی اموری که سالهاست از آن جدا شده، با صحت شگفتی آوری، روشن میکند.

با آن لجه آذری شیرین، نگاه صاف، قامت افراشته، سینه فراخ، پاهایی که ستون های سنگی تخت جمشید را به یاد میآورد، صورت اندک و ثوالتود و پهن و شیار خوردهای که صفا و صافی روستاهای آذربایجان در آن میدرخشد، کلامی که طعم و بوی "رفیق" در آن موج میزند. این غول خلاصه شده در بیخوله ها و تبعیدگاهها و زندانها و شکنجهگاهها، در نفسی رابسه دوش میکشد که سرانجام باید بر قلعه فتح، افراشته گردد. چندی پیش، به دنبال تظاهرات دمکرات ما یانه و بی محتوای رژیم، تنی چند از نمایندگان ساواک و زندان بانان نزد او رفتند. رژیم شام ساواک به وسعت خطری که در وجود این زندانی، عالیان طولانی، اورا تهدید میکند، به قدرت رسواگرا نه حضور این مبارز زوال ناپذیر پی برده است. نمایندگان رژیم به صفرخان گفتند:

— چرا چیزی نمیبوسی و خودت را خلاص نمیکنی؟  
قهرمان توه های شانه بالا انداخت که:  
— من حرفی برای نوشتن ندارم.  
— تقاضای عفو بکن.  
صفرخان به تلخی لبخند زد:

سال ۱۹۷۷ که سال زندانیان سیاسی جهان اعلام شده بود، به پایان رسید، اما قدیمترین زندانی سیاسی دنیا با اتهامی واهی هنوز در زندان شاه است. صفر قهرمانی به مثابه مظهر مقاومت پهلوانی خلقهای ایران ۳۱ سال است که هجوم دژخیم و شرایط طاقت فرسای اسارت و زندان رادر برابر غم و اعلان خود به مسخره گرفته است. این فرزند غیر آذربایجان، بارها گفته است:

"ماندن من در اینجا نوعی مبارزه است."  
به راستی این پایداری حماسی، نیردی یک تشه، اما شورانگیز، الهام بخش، افشاگر و پرنیسروست.  
صفر قهرمانی مظهر زنده رسوائی رژیم است که بقای خویش رادر زندانها و شکنجه گاههای جهنمی روزافزون خود میجوید. او فریاد ایران به بند افتاده، روح نجیب و آشتی ناپذیر ملت است که به جرم عشق به آزادی، زیر پاشنه جلادان و جهانخواران افتاده، پاره پاره شده، هزاران زخم برداشته، به غل و زنجیر کشیده شده و بسر دهانش قفل آویخته، اما تسلیم نشده است. او نفسی شکستنا و اثبات ادامه نبرد است که جز با پیروزی نمیتواند پایان دیگری داشته باشد. دکتر هوشنگ تیزابی شهید نام آور خلق ما و قهرمان توده های درخاطرات خود از زندان - که به زودی منتشر خواهد شد - صفر قهرمانی را "مردی که از بزرگی فقط با خودش قابل مقایسه است" نامیده است. دکتر تیزابی گفته است:

زندانیانی که به نیرو و جرأت نیاز دارند، بیهوده او مراجعه میکنند. او در این مورد آنقدر ثروتمند است که میتواند به همه زندانیان جهان چیزی بدهد. هرچجا صفرخان هست، بیشک زنده دلی، شوق زندگی، عطوفت



— امتحان کنید ... بیفایده است ...  
 آنها میدانستند که هربلاشی برای پی زانو در آوردن  
 این مردی که قلبش در سینه جهان میتپد، بیفایده است.  
 صفرخان ۳۱ سال صبر کرده است. او میگوید :

— باز هم صبر میکنم ... آنقدر میمانم تا  
 فرزندان واقعی ایران درهای  
 زندان من و همسایه زندانهای  
 کشورم را باز کنند ...

— غصه برای چه ؟  
 — میخواهی ادای قهرمان ها را در بیاوری ؟  
 — این شماست که از من قهرمان میسازید . من  
 یک ایرانی گمنام ، در یک روستای این مملکت  
 بودم . شما نام مرا بر سر زبانها انداختید .  
 شهیدیدش کردند :  
 — ما شکنجه گاه هم داریم .  
 — میدانم  
 — و میتوانیم هر آدم کله شقی را بر سر عقل بیاوریم .



در زندان برازجان از راست بچپ :  
 رقیب الدین مدنی ، صفر قهرمانی ، حمید فام نریمان ،  
 محمد علی پیدا ، پرویز حکمت جو ، عزیز یوسفی

مردم ایران! بخواهید از زندانیان سیاسی  
 در برابر رژیم پهلوی مبارزه کنید!

متن سخنرانی ایراد نشده

به آذین در دانشگاه صنعتی

## آزادگی یا آزادی؟

میان آزادی شرق و آزادی غرب به راه اندازند تا با سفسطه چلاک و نرم استخوان و طعمه ربایی که حضرات رادر زندگی از شاخی به شاخی و از مکتبی به مکتب دیگر جهانده است و در ضمن به نام و نان و مقام رسانده، آزادی را محکم و مردود وانمایند و آزادی را که گویا از ویژگیهای فرهنگ و تمدن دیرین شرق است بستانند و مردم، خاصه جوانان را بدان فراخوانند.

ببینیم کار از چه قرار است.  
در زبان فارسی، میان آزادی و آزادگی تفاوت لفظی اندک است و میان آزاده و آزاد تقریباً هیچ و همین شباهت صوری راه را بر مغلطه فریبکاران باز

میگذارد. در آغاز، در جامعه برده داری، و نیز بعدها در جامعه پیشرفتهتر ساسانی که بقایای نظام برده داری هنوز در آن از اهمیتی نسبی برخوردار بود، آزاد در برابر بنده بود به صورت مطلق، و آن صفت کسی بود که به اختیار خویش میرسد و در تولید اجتماعی شرکت داشت، بی آنکه محکوم اراده و اختیار کسی باشد، اما آزاده همین صفت را میرساند، با معنای ضمنی تعلق شخصی به طبقه فرمانروا که صاحبان بردگان باشند. در ایران زمان ساسانیان به این گروه "آزادگان" نام میدادند و عرب نیز به هنگام فتح ایران، و پس از آن در تاریخهایی که در سده های نخست هجری نوشته شد، از آنان به صورت احرار الفارسی یاد میکند که ترجمه همان است.

اینکه آزاد و آزاد در برابر بنده و زرخید یاد بر خرید است، از شعر مشهور رودکی، شاعر سده های سوم و چهارم هجری مستفاد میگردد آنجا که میگوید:

به خواهش دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر، قرار بر این بود که روز دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۶، ساعت شش بعد از ظهر، یک سخنرانی زیر عنوان "آزادگی یا آزادی" در آن دانشگاه ایراد کنم. متأسفانه از تشکیل جلسه سخنرانی مانعت بعمل آمد و کار به همینجا پایان نیافت. روز پنجشنبه سوم آذر، در دستبردی که یک گروه نوزده بیست نفری از مأموران شهریارانسی، و ساواک به خانه من زدند، پس از ساعتها کساوش در گوشه و کنار خانه، من و پسرم کاوه را بازداشت کرده بسا خود بردند. در این میان متن سخنرانی ایراد نشده من با دیگر نوشتهها و اسناد به سیغما رفت. در سیغ دانستم. از این رو سعی میکنم که، آنجا که حافظه یاری کند، مضمون سخنرانی را از نو بنویسم. اینک روایت دیگری از بحث من در باره آزادگی و آزادی:

چندی است برخی مدعیان اندیشه، که مهربان قبول رسمی بر پیشانی دارند و پیدا است که روه کدام قبله نماز میسپارند و بُرد اندیشه و گفتارشان تا کجاست میکوشند تا با بکار گرفتن همه بوق و کرناهای رسمی و غیر رسمی بحثی مغلطه آمیز در باره شرق و غرب برانگیزند و یکی رادر برابر دیگری بگذارند و در واقع با درهم شکستن یگانگی میراث دانش و فرهنگ بشر، به تعصب کور و خود بینی و خود ستائی قومی دامن بزنند و از آن برای دوام خود کلامی و ستم مسلط، بهانه مشروعی که ندارد فراهم آرند. با اینهمه، از توده لاطائلات فاضل مآبانهای که آقایان در باره شرق و غرب میگویند، یکی است که در شرایط و احوال کنونی از توجه و موشکافی در آن چساره نیست. و آن مقایسه بی ربط و پایهای است که میخواهند

می‌آرد شرف مردمی پدید

و آزاده نژاد از دم خرید

یا از این شعر ابوسعید ابوالخیر صوفی نامدار  
خراسان در سده‌های چهارم و پنجم :

آزادی و عشق چون همی نامد راست

بند م‌شدم و نهادم از یکسو خواست  
و بدن نیست دانسته شود که خواست در این شعر  
به معنای اراده است - اراده آزاد که مبین کردار و رفتار  
آدمی و سبب مسئول شمردن اوست، چیزی که بنده و  
برده به اجبار از آن محروم است. در این زمینسه  
حکایتی از ابراهیم اد هم داریم که گوید :

"وقتی غلامی میخردم - پرسیدم : چه نامی ؟  
گفت : تاجه خوانی - گفتم : جمخوری ؟ گفت : تاجه  
خورانی - گفتم : چه پوشی؟ گفت : تاجه پوشانی - گفتم :  
چه کار کنی ؟ گفت : تاجه کار فرمایم - گفتم : چه  
خواهی ؟ گفت : بنده را باخواست چه کار؟

این حکایت موقع اجتماعی بندگان را در جامعه  
برده داری به درستی می‌نمایاند . و شکفت آنکه در پانزده  
سده بیستم ، دو بیست سالی پس از اعلام اصل آزادی و  
برابری حقوقی افراد در جامعه سرمایه داری ، در  
همه ما مردم را به همان اندازه بندگان و سرردگان  
اعصار گذ شته و فاقد آزادی و اختیار می‌خواهند . ولی  
فعلا بگذریم . فرصت گفت و گوی مفصلتر در این باره  
حواهم داشت .

از آنجا که معنای واژه در هر زبانی دگرگونیهایی  
یافت شت زمان می‌پذیرد و واژه باحافظ قالب خویش ، از  
معنای نخستین به معنایی شبیه و نزدیک میل میکنند و  
گاه حتی معنایی مخالف و متضاد به خود میگیرد ، واژه  
آزاد به تدریج در معنای رها شده و میرا و برکنار بکار  
رفت ، چنانکه حافظ میگوید :

غلام همت آنم که زیر چرخ کیبود

زهرچه رنگتعلق پذیرد آزاد است

و اما آزاده ، که چنانکه گفتیم ، بیشتر صفتی است برای  
افراد طبقه فرمانروا ، یعنی صاحبان بردگان ، به سبب  
نعمت و ثروت و شکوهی که این گروه به برکت رنج و کسار  
بردگان از آن برخوردار بودند و این خود موجبات  
تربیت و فرهنگ و منشی برتر را برایشان فراهم می‌آورد ، و  
نیز به سبب چشم داشتی که مردم زبردست به حمایت  
ایشان و اهل دربار و قلم - این محرکه گیران چایک دست  
بازار واژه‌ها - به ریزه خواری خوان رنگیشان داشتند ،  
باری ، آزاده کم کم معنای راد و بخشنده و جوانمرد و  
سرفراز بخود گرفت ، سپس هم ، بآپیدای و رونق و گسترش ،  
اندیشه و فرهنگ سوفیانه ، معنای بی‌نیاز و وارسته و بسی  
اعتنا به پیش و کم زندگی پیدا کرد و چنین است که امروز

آزادگی ، به جای آن که موقع اجتماعی گروه معینی را در  
جامعه معلوم کند ، حکایت از منش رفتاری اخلاقی -  
عرفانی دارد . به خلاف آزادی ، که در اصل اسم است  
برای صفت آزاد و درگذ شته گاهی به ندرت به معنای  
سیاسداری و شکرگزاری بکار رفته است ، در معنای  
نازه‌اش از شیوه خاصی در شکل بندی روابط اجتماعی یا  
در موقع و مقام فرد در جامعه و سرانجام در ساخت و  
پرداخت نظام سیاسی جامعه حکایت میکند ، و از این  
رو مفهومی است اجتماعی - سیاسی . پس ، میان آزادی و  
آزادگی که امروزه در زمینه‌های جداگانه و درواز هم ،  
قرار دارند ، باهمه اشتراك ریشه و نزدیکی لفظی شان ،  
جای مقایسه جدی نمیتواند باشد . هر یک را باید به  
معنای خاص امروزیشان در نظر آورد و پذیرفت یا رد  
کرد ، بی آنکه سخن از انتخاب یکی به جای دیگری  
باشد .

در باره آزادگی مجال سخن چندان نیست . اگر  
در حد بزرگ منشی و سرفرازی و بی‌نیازی اخلاقی  
باشد ، چنانکه شخص را از پارهای زوئیه‌ها و ترس و تشویش  
-ها و آرز و نیازها برکنار دارد و اعتماد و آرامش  
خاطری بدو بدهد ، بسیار پسندیده است و امیدوارم که  
همه ما آزادگانی از اینگونه باشیم . اما اگر رنگ و ارستگی  
قلندرانه ، رنگ جدایی و بریدگی از کارهای زندگی و  
جامعه به خود بگیرد ، مرا از خویشتن خویش برکنند و  
پیوند های انسانی ما را بگسلد ، نه همان زیان آروزشت  
است ، ضد اجتماعی است . تکرار گمراهی قرن‌ها زوئی و  
وادادگی و موهوم پرستی است . و شکفت آنکه امروز ،  
هنگامیکه آزادی در معنای سیاسی و اجتماعی اش به  
قوت در جامعه ما مطرح است ، تئوری بافان دستگاه  
ستم و استبداد ما را در پشت به چنین برداشتی از  
آزادگی فرامی‌خوانند و با معنوی بی‌ریشه ، از قماش  
نیروانای هندی ، اغوا میکنند . اینان یک چنین آزادگی  
طفیلی و آرا را به هزار زیان می‌ستایند و آن را در رویای  
گذشته ، در چهره کدخدایان روستاها و با باشمعل های  
سابق محلات شهر و درباد و بیروت درویشان هو حق گو  
می‌بینند که در پایگاه استغنائی بنگ و چرس لاف می‌زنند :

گدای میکند هام لیک وقت مستی بین

که ناز بر قسک و حکم بر ستاره کنم

به گفته این طراران بازار اندیشه ، آزادگی شیوه  
دیرینه زندگی شرق است . سراسر فرهنگ و عرفان شرق  
بدان زیور یافته است . آزادگی فراغ است و سکون است و  
هماهنگی جانها و جهانهاست ، بیائید ، بیشتایید ،  
حلوای تن‌تنائی ، تا نخوری ندانی ! زنهار ! زنهار !  
فریب آزادی نخورید ! آزادی محصول جان بی آرام و  
اندیشه آشفته غرب است ، غرب بیمار آزادی است ، هذیان

آزادی دارد. آزادی، چنانکه فیلسوف بزرگ ما میفرماید  
Ero - Sexo - Technologie است. و اما

خود این Ero - Sexo - Technologie چیست؟  
چه حاجتی که بدانیم، ناگفته پیداست که بیماری بیس  
خطرناکی است. خاصه باوقیبه که خطرناکتر از خود دارد  
و بدتر از همه، او! آن ایسم بخصوص که میدانید، پناه  
بر خدا! با طاعون و وبا و دیگر بلیات زمین و آسمان  
میتوان ساخت، و با این یکی نه. آخر، چشم دارید؟  
ببینید که در غرب چه میگذرد، آنجا چه آشوبی است و  
اینجا چه آرامشی! آنجا پرگوئی است و سرگشتگی و تشتت  
آراء و اینجا همه تأیید و تحسین و رضا، اگر چه باجبار!  
آنجا همه اعتصاب است و فریاد کارکمر و مزد بیشتر، و

اینجا نظم و فرمانبرداری و فدکاری در راه فردای بزرگ  
اگرچه چیزی از آن نصیب بی نصیبان ایران زمین نگردد.  
باری، سخن کوتاه! آزادی به هزار دلیل عقلی و نقلی  
پداست. همین و دیگر هیچ. و اگر بازار ما را بپوشاند،  
حمله پاسبانها و وگروههای میهن پرست است و چسب و  
چماق و زندان ...

بله، افسوس! شوخی مینماید و شوخی نیست.  
ایران امروز چنین تصویری از خود پیش چشم جهانیان  
میگذارد. سالهاست که در کشور ما در کار اندیشه و  
تدبیر زندگی اجتماعی عاملی را وارد میکنند کمترین جایز  
در بحث ندارند. عامل زور و تهدید و خند آفرینکه  
دم از "مشارکت مردم" میزنند، و این مشارکت درست  
"آزادگی شرق" یعنی تأیید و تکرار آنچه از مرش  
قدرت صادر میشود: خدا آزادید، هر چه میخواهید  
بگویید، به شرط آنکه همان باشد که ما میفرمایم.

بگذریم، اکنون بینیم آزادی چیست؟  
از دیدگاه زندگی اجتماعی، آزادی، چنانکه در جای  
دیگر گفتیم، رفتار در راستای نظم است شناخته و  
پذیرفته، و منظور از نظم آن ساخت آلی اجتماع است  
که در روابط متقابل فرد و جامعه، یعنی خانواده و قبیله  
و قوم و ملت، در گروه بندیهای تولید و توزیع اجتماعی و  
همچنین در آداب و سنتها و قوانین جاری جامعه  
شکل میگردد. با شناخته بودن و پذیرفته بودن نظم،  
رفتار فرد بی هیچ برخورد یا مزاحمتی در شیارهای  
مألوف نظم صورت میگردد و واقعیت آزادی دست میدهد  
درست مانند رفت و آمد مردم در کوچهها و خیابانهای  
شهر که با آنکه از دو سو با دیوارهای بسته سروکار  
دارند، در دو جهت در روان با احساس آزادی حرکت  
میکند، و از تنگنای جبر شناخته پذیرفته ای که بدن او خو  
گرفته اند کمترین تصویری هم ندارند.

باید گفت که این تعریف آزادی بیشتر جنبه فلسفی  
دارد تا جامعه شناسانه یا حقوقی. در ضمن هم جامعه را  
در تصویر ساده شده ذهنی اش در نظر میگیرد، و اینهم

البته ناگزیر است تا بتوان، بدون کم شدن در جزئیات  
به بررسی علمی پرداخت. ولی، از آنجا که واقعیت به  
مراتب پیچیده تر از هر تصویر ساده شده ذهنی است،  
برای بررسی هرچه کاملتر آن بر مبنای درک کلی و ذهنی  
به دست آمده باید به واقعیت بازگشت و از نویدان نظر  
کرد تا به درکی دقیقتر و مشروح تر رسید. پس، بر میگردیم  
به موضوع سخن خود که آزادی است و میگویم جامعه،  
یعنی جامعه طبقاتی در مراحل مختلفی که پیمود است،  
در گیر تضادهائی است که روابط افراد را باید یکپار و با  
سراسر جامعه مشروط میسازد و ضابطه رفتار واحد الگو-  
واری را که پیش از این گفتیم در هم میشکند و ناممکن  
میکردند. علت هم آنستکه آن برابری طبیعی جامعههای  
نخستین و آن همکاری الزامی و بی چون و چرای افراد  
قبیله در شکار جانوران و صید ماهی و چیدن میوه و دانه  
-های خوراکی که نمودار عینی یگانگی سازمان اجتماع  
قبیلهای بود، در جامعههای طبقاتی دیگر وجود ندارد.  
باید ایی طبقات آزادی جنبه طبقاتی به خود میگیرد.  
تعلق طبقاتی افراد نوع آزادی بیابانشان را معین میکند و  
در مواردی محدودیت و حتی سلب ساده و بی چون و  
چرای آزادی را با خود میآورد، مانند آنچه در نظام برده-  
داری و نظام فئودالی یا ربا باری می توان دید.

بگذریم از جامعه برده داری که در آن برده حتی  
بناحسب اختیار تن خویش نیست، یعنی صاحب برده بر او  
حق مرگ و زندگی دارد، میتواند به دلخواه خود زجر و  
شکجه اش کند، به کارش وادارد و حاصل کارش را تصاحب  
کند، او را بفرود یابد دیگری ببخشد، از زن و دختری که  
به بردگی افتاده اند به دلخواه کام بگیرد، او را از آمیزش  
بردگانش با هم فرزند در وجود آمد، آن کودک نیز برده  
وی باشد، و سرانجام، پس از مرگ برده آنچه از نقدینه و  
اثاث که در تصرف او بود است، نه به بستگانش به عنوان  
ارث، بلکه به صاحبش برسد، که العبد و مافی ید له مولاه،  
باری، بگذریم از جامعه برده داری که در آن برده خود  
عضو جامعه بشمار نمیآید و در حکم چارپای روز و سواری  
یا بارکش است، در شکل بندیهای مختلف جامعه طبقاتی  
که تاریخ بخود دیده است، همیشه پاره ای آزادیهای  
بنیادی، یا دگال آزادی و برابری افراد در جامعه  
نخستین، وجود دارد که همه از آن رویهم به یکسان بر-  
خور دارند، - جز البته کسانی که به سزاقت از برخی یاز  
کلیه این آزادیها محرومند، و این خود از مناسبات  
تولیدی و روابط حقوقی در نظام اجتماعی معین ناشی  
میشود. آزادیهای بنیادی در مصونیت جان و مسکن و  
مال شخص، در اختیار وی به داشتن همسر و سرپرستی  
زن و فرزند، در داد و ستد به رضای دل، و در تصرف  
آزادانه در مال خویش و چیزهایی از این دست نمایان  
میکردد. ویژگی این دسته از آزادیها، دیرپایی و ریشه

داری و شمول آن بر همگان است و به سبب همین شمول همگانی دستبرد بدانها در شرایط عادی و زندگی جامعه کمتر و به دشواری صورت میگیرد و همیشه بانکدوهرش و مخالفت و در مواقعی که خطر دامنه پهنآوری به خود بگیرد، با مقاومت یکپارچه مردم روبرو میشود اما آزاد بیگانه دیگر که کفتم جنبه طبقاتی دارند، در جریان تکوین و پیدایی و تکامل طبقات و به ضرورت شیوه‌های دگرگون شونده تولید و تعلق نعمت‌های مادی پدید میآیند و از این ویژگی برخوردارند که در عمل، و همچنین غالباً در نص حقوقی خود، آزادی طبقه یا طبقات زیردست الزاماً از محدوده آزادی طبقات فرودست میکاهد و در پاره‌ای موارد آنرا یکسر نفی میکند. ویژگی دیگر این آزادیها آن است که پیوسته بر اثر دگرگونی‌هایی که در تناسب نیروهای طبقاتی متعارض یا متضاد رخ مینماید، در حال عقب نشینی یا پیشروی هستند. این بدان معناست که آزادی - گستردگی و تنوع و بهره‌مندی از آن در عمل - همواره نمایانگر تعادل کلی نیروهای طبقاتی در جامعه است، و چون این تعادل پایدار نیست، هر تغییری که در تناسب نیروهای طبقاتی پدید آید دامنه آزادی‌های این یا آن طبقه را، خواه در عمل و خواه در نص قانون، محدود تر یا گسترده‌تر میکند. اما اینکار خود به خود، بی‌تکیه بر شرایط و امکانات مادی و بی‌روشنگری و بحث و تبلیغ و آمادگی ذهنی، صورت نمیگیرد، به ویژه برای طبقات فرودست جامعه که ناچارند آزادیهای موجود خود را از دستبرد طبقه یا طبقات حاکم مصون دارند و یا تاگز نیرو و توان یابند، دامنه آزادیهای خود را بگسترانند.

پس، به رغم آن تصویر ساده شده ذهنی که در بالا داده شد، آزادی، هرچند که در طبیعت خود جامعه و در ساخت‌آلی آن ریشه دارد و برابری طبیعی آدمیان درجهت شمول آن به همه گرایش دارد، در واقعیت امر در جارجوب تقسیم بندی طبقات جامعه محصور است، و آن شیاهای طبیعی نظم که از آن سخن گفتیم دیری است که پیش و کم به صورت کوچهای بن‌بست درآمده که بیشتر گروهی ممتاز در آن مجال آمد و شد دارند. در چنین صورتی، مسلم است که نظم طبقاتی نمیتواند از سوی همه افراد جامعه به یکسان شناخته و پذیرفته شود. در جایی که از یکسو تحمل بی‌برده زور است و از سوی دیگر بی‌خبری و فریب خوردگی و نیروی عادت، اگر هم با چشم پوشی بسیار بتوان از پذیرفته بودن نظم دم زد - و در شرایط خفقان، مشهود نبودن مقاومتی آشکار این ادعا را باور داشتی مینماید - از شناخته بودن نظم سخنی هم نمیتواند باشد. در نتیجه اینجا، فرمانبرداری و باور کورکورانه هست و آزاد نیست. و این مرحله‌ای است که بدبختانه کشور ما، بر اثر دیرپایی شیوه‌ها و مناسبات تولیدی و هجوم‌های مکرر عرب و ترک و مغول و انخان،

که هر بار استبداد تازه نفسی را جایگزین استبدادی فرسوده کرد، پیش از دو هزار سال در آن درجازه است. تاریخ ایران، در دوران، شاهد تشنج‌های دامنه‌دار و گاه همهگیر عیان بوده، اما رهایی از جنم بهیم بافتنه بندگی و استبداد هیچگاه صورت نگیرد است. خواه در توالی نسلها و خواه به قلبه و قبر و گشتار، خودکامگان رفتند و کم شدند و خودکامگی برجای ماند. در ایران، در جزئی و کلی کار ملل، و چه بسا در همان نخستین برخورد، سخن همیشه به زبان شمشیر بود و امروز هم، هفتاد و اند سال پس از انقلاب مشروطه که مینویسند قانون را بر پایه آزادی و برابری جایگزین زور برهنه و بی پروا کند، هنوز همان است. هنوز اراده یک تن مدعی تعیین سرنوشت کشور و مردم است و ناچار وقت و نیرو و ثروتی بیکران به هوسکاری - و این کمترین چیزی است که میتوان گفت - در راه تجربه‌های قمیم و جاه طلبی‌های بی پشتوانه و دشمنی روبروی با سرورت‌های زمان به هدر میرود. آنهم در این روزگار زمین لرزه و طوفان و سیل که سنگ بر سنگ قرار نمیگیرد و جز به گوشه‌نش و تدبیر و اراده همگانی، جز با انتخاب خود خواسته مردمی آگاه و آزاد، نمیتوان از مضایق گذشت. ولی از مطلب دور نشویم.

گفتیم که آزادی در طبیعت جامعه و در ساحت‌الی آن ریشه دارد، و نیز در جامعه طبقاتی، با هر تغییری که در تناسب نیروهای اجتماعی پدید آید، دامنه آزادی‌های طبقات مختلف جامعه تغییر می‌کند. اینجا گسترده‌تر و جای دیگر محدودتر میشود. بهترین تغییری که تاریخ در زمینه تنوع و گسترش آزادی به یسار دارد آن است که در نتیجه پیدایی و رشد سرمایه و استقرار نهایی فرمانروایی طبقه بورژوا در اروپا و کشوره‌ای متحد آمریکا صورت گرفت. رشد تولید کالایی و انباشت سرمایه با یکباره مادی دعوی بورژوازی برای رهبری جامعه گردید و بورژوازی این دعوی را - که حاکمیت فئودالها را به مبارزه میخواند - بر بنیاد ایدئولوژی آزادی و برابری مطرح کرد. چاره هم نبود. تولید کالایی ضرورت‌هایی باخسود داشت که در جارجوب نظام فئودالی و سد و بندهایی که بردست و پای نیروی عده کار، یعنی توده دهقان آن زمان، میگذشت نمیگنجید، و حال آنکه گسترش روزافزون بازار و لزوم سرعت هرچه بیشتر گردش سرمایه برای کسب سود بیشتر، دسترسی به نیروی کسار آماده و فراوان را به صورت نیازی مبرم برای بورژوازی در میآورد. چنین بود که بورژوازی در چاره اندیشی‌های خود شعار آزادی و برابری سرداد تا مجبورکنده شدن زحمتکشان روستا از زمین گردد، و نیز دعوتی تا بیایند و نیروی کار خود را "آزادانه" در بازار عرضه کنند. اما آنجا که این شعار رو به خود بورژوازی داشت، در واقع

بیان دیگری از رقابت آزاد بورژواها در بهره کشی از نیروی کار بود و تضمین دسترسی آینده شان به واقعیت حکومت؛ پس، از این روملای آزادی و برابری، برای آنکه به رفیت و رضا از سوی زحمتکشان شهروند شنیده شود، گذشته از تأمین نیروی کار، آنان را به دنبال بورژوازی برای هجوم به دژ فرمانروایی اقتصادی و سیاسی فئودال‌ها به حرکت درآورد، میبایست بیانی مطلق و عام داشته از هرگونه حصرو استثنای برکنار باشد - اگرچه پس از پیروزی درست در جهت خلاف آن عمل شود - چنانکه شد \* بورژوازی، برای راندن توده‌های زحمتکش به بیخوله فقر و بردگی نوع جدید از هیچ ناسپاسی و ستم و حق کشی فروگذار نکرد \* و همین گناه دروویی و فریب است که نطفه حکومت بورژوازی را در تاریخ با آن بستند \*

با آنچه که گفته شد، و تند و پیه اختصار گفته شد، اینک میرسیم بمفهوم تازه‌ای از آزادی بارنگ مشخص اجتماعی و سیاسی \* و در ایران امروز در شرایط کنونی رشد سرمایه و شرکت تقریباً بلازمانغ آن در حکومت، با توجه به گسترش فرهنگ در کم و کیف و نفوذ روز افزون آیدئولوژی‌های پیشرو در وجدان قشرهای انبوهتری از مردم \* منظور از آزادی همین است و پس \* یعنی، سخن نه می‌تواند از آزادی در خلوت ضمیر باشد که امری است شخصی و نهفته، بی هیچگونه برد اجتماعی، و نه آن آزادی طبیعی که گفتیم در ساخت آلی جامعه ریشه دارد ولی تضاد طبقات مشروط و محدودش میکند و مانع عمومیت آن میشود \*

این آزادی مجموعه مدون حقوق و ضوابطی است عام و برپایه برابری که رفتار مقابل افراد را باید یکر و بسا سراسر جامعه مشخص میدارد و به هرکس امکان میدهد که، خواه به تن خویش و خواه از طریق نمایندگان منتخب خود، در حل و فصل امور جامعه شرکت کند \* و باز در کشور ما، پس از پیروزی نهایی جنبش مشروطه و خلع و طرد محمد علیشاه، همین آزادی است که در قانون اساسی و متمم آن حق مردم ایران شناخته شده است \* و حکومت ایران بر پایه همین اصل آزادی در شماردموکراسی سیهای جهان درآمده شکل حکومت مشروطه سلطنتی به خود گرفته است \* اما واقعیت این است که دو دوره طولانی دیکتاتوری، با حفظ فریبکارانه و ریشخند آمیز قالبهای دموکراسی، مردم را به شنیع‌ترین وجهی از آزادی محروم داشته، همه امکانات برخورداری از آزادیها فردی و اجتماعی را از همگان سلب کرده است \* اینکار در هردو بار به تشویق و یاری مستقیم امپریالیسم سلطه‌روز برای ایجاد سنگری در برابر نفوذ انقلاب جهانی، و نیز تأمین موجبات غارت استعمارگرانه منابع ثروت کشور در ضمن پاسداری منافع اقتصادی و سیاسی طبقات فرمانروای

داخلی، صورت گرفته در هر دو بار از پشتیبانی آشکار یا ضمنی قشرهای مختلف بورژوازی ایران برخوردار بوده است \* بورژوازی ایران، که در آغاز این قرن اساساً جنبه تجاری داشت، در سایه دیکتاتورهای و گانگانه پنجاه سال اخیر و به برکت نفوذ پیوسته وسیع تر و عمیق تر خود در دستگاه اداری و نظامی و سیاسی کشور، توانست با استفاده از اعتبارات هنثقت دولتی و شرکت در مقاطعه‌ها و کسب موقعیت ممتاز در انواع انحصارها و روی آوردن به صنایع جدید و بانکداری در مشارکت با سرمایه‌های بیگانه، به انباشت معتنا به سرمایه و گسترش بیش از پیش دامنه فعالیت اقتصادی و سیاسی خود نایل شود \* تا جایی که امروزه در ایران قشرهای بالای بورژوازی واقعیت حکومت را درست دارند و دستگاه دیکتاتوری موجود، که نخست در نقش قیم و راهنمای بورژوازی در امر حکومت ظاهر شده بود، اکنون کم و بیش به صورت کارگزاران لایق منافع بورژوازی و افزار دست ناتراشیده و روی هم مزاحمی درآمد هاست که حتی در سرکوب ناراضی‌روشنفکران و دفع هجوم صنفی و آیدئولوژیکی و به زودی هم سیاسی - زحمتکشان به مواضع بورژوازی کارآیی و اعتبار خود را از دست میدهد \*

تأکید بر نقش بورژوازی در اینجا به ویژه از آن روست که متوجه شویم آرمان آزادی چگونه و تا چه اندازه با فرمانروایی اقتصادی و سیاسی بورژوازی سازگار یا ناسازگار است، و در جنبشی که برای اعاده آزادی در ایران در گرفته است، قشرهای مختلف بورژوازی در چه حدودی میتوانند خواستار آزادی به عنوان حقی یکسان برای همگان با امتیازی که در عمل خاص طبقاتی معین است، باشند \* درک دقیق این تفاوتها ما را در شناخت موقعیت امروز ایران و در سنجش نیروها و یافتن انگیزه نهفته کسانی که به نام اندیشمند و فیلسوف و صاحب نظر بسه آزادی و دموکراسی می‌تازند، یاری میکند \*

اکنون می‌پردازیم به تشریح آزادی به مفهوم نوین اجتماعی و سیاسی آن، که میدانیم مفارن آغاز عروج بورژوازی به قدرته صورتی منسجم و مدون در بیان آمده کم کم در عمل تکامل و تنوع یافته است \*

پیش از هر چیزی باید یادآور شویم که رکن اصلی آزادی شرکت عملی مردم در اداره امور و تعیین سرنوشت کشور است \* پس، همیشه و در همه حال آزادی مسئله حکومت را عنوان میکند \* در تمام دموکراسی که بر آزادی و برابری متکی است، صفت بندی نیروهای اجتماعی بر پایه منافع واقعی طبقات مردم و مبارزه این نیروها در محدود و قانونی سازمانها و نهادها، حکومت را، پس از انتخاب، برای مدتی محدود و مأوم به اجرا گذاشتن اراده مردم زیر نظر خود مردم میکند \* پس حکومت کارگزار موقت این مردم است و مسئول در برابر آنان \* در چنین

نظام حکومتی، آنچه در نظر اول به چشم میآید تنوع آرا و ناپایداری مقامهاست، و همین است که بهانه خرد شده گیری به گونه بیان کج اندیش و سفسطه بازار مـسـز دور میدهد تا در مقام مقایسه با بی‌ثباتی ظاهری دولت‌ها و محدودیت قانونی قدرت در نظام دموکراسی، دم از ثبات اوضاع در حکومت استبداد بزنند و دعوی یگانگی ملی و آشتی طبقات بکنند. در حقیقت، آزادی در نظام دموکراسی نمودار تعادل نیروهای متعارض جامعه میباید، و نوساناتی که بر اثر تغییر تدریجی تناسب نیروها در این تعادل صورت میگیرد، نه تنها بر هم نشیند، بلکه ثبات آنرا حول محور پایدار نهاد هسا و سازمان‌ها آشکار میدارد. درست برخلاف آنچه در نظام استبداد، خاصه استبداد موجود ایران، میتوان دید که در بی‌توجهی‌اش به نیروهای تازه نفسی که رشد سرمایه‌داری به عرصه زندگی جامعه میکشاند و بسا تکیه انحصاری‌اش به زور برهنه و بی‌منطق، به ظاهر پایدار مینماید ولی بیبسته رنگ و رینده‌اش زیر تریسای نیروهای مخالف میلرزد، تاکی از پای درآید.

بگذریم - ما آزادی را در امکان شرکت عملی مردم در اداره امور جامعه و تعیین سرنوشت کشور دانستیم. اما اینکار جز به چند شرط صورت پذیر نیست.

نخست آزادی اندیشه، که هرکس در آنچه میاندیشد یا باور دارد آزاد باشد و به سبب اندیشه و باور داشت خود بازخواست و آزار نشود. چنین اصلی خود بر پایه اعتقاد استوار است که جامعه، همچون پدیده‌های زنده و پایا - حوصله فراخ دارد. همه اندیشه‌ها و همه باورها را به دیده تسامح مینگرد، همه را تحمل میکند و هیچیک را بر دیگری رجحان نمینهد. به عبارت دیگر لا اکره فی الدین. یا اگر بحث جدل هست، وچراذلهم بالثیبه‌ای حسن.

در پیوند با آزادی اندیشه، آزادی بیان و قلم میآید که امکان میدهد تا اندیشه، بی هیچ منع و محدودیت، به دیگران انتقال یابد، و بدینسان، در پی بحث و بررسی و مقابله و نتیجه گیری، هرکس آنچه را که در نظرش به سواب نزدیکتر و یا منافع مادی و معنوی فرد، طبقه یا جامعه سازگارتر است میبپذیرد، و این خود به گرد آمدن مردم حول سیستم‌های مختلف اندیشه میانجامد.

به برکت آزادی اندیشه و بیان و قلم دیگر نیازی به پشیمانکاری و ترس و دروغ، این آفت وجود انهای مگله گذشته درینند محرمات استبداد نایرد بار مانده نیست، و تنوع اندیشه‌ها و تأثیر متقابلشان بر یکدیگر موجب غسای زندگی درونی آدمی و شکفتگی دانش و فرهنگ در جامعه خواهد شد. اما آزادی اندیشه و بیان و قلم، در شرایط زندگی معاصر، آزادی طبع و نشر و توزیع انواع کتاب و رساله و روزنامه و مجله، و نیز آزادی دسترسی به آرشیو

ها و دیگر منابع اطلاعاتی و استفاده متناسب و دور از تبعیض از رادیو تلویزیون و سینما و تئاتر و غیر آنرا به همراه دارد. این بدان معناست که هرگونه سانسور سیاسی، به‌منظور حفظ منافع محدود فردی، حزبی یا طبقاتی و برای تأمین دوام حکومت فرمانروایان در دوره، همچون جنایتی بر ضد آزادی و دستبردی به اصل مقابله آزاد اندیشه‌ها و سیستم‌های عقیدتی، محکوم و مردود است. اگرچه از سر ترویج جامعه مصلحت‌عمومی و ملی یا حفظ نظم و آرامش جامعه بر خود بیبوشد.

باینهمه، آحاد دستگاهی نباید باشد که از زبانهای احتمالی برخی اندیشه‌ها - محصول دماغی مخطط، منحرف یا حتی تسهکار - پیشگیری کند؟ به صراحت میگویم نه. زیرا بهانه تبعیض و سرکوب به دست طاران و احصا

جویان قدرت میدهد و به پایمال شدن حق و آزادی همگان منجر میشود. خاصه که جامعه تند رست پاد زهر هرگونه اندیشه بیمار و منحرف یا تسهکارانه زار خود دارد. چنان اندیشه‌هایی به آسانی در عرصه نقد آزاد رسوا میشوند و جامعه بدون لزوم دخالت قدرت سیاسی و بدون توسل به خشونت همه گیر، آنها را دفع میکنند. تنها در زمان جنگ خارجی، آنها هم به صلاح دید دولت ائتلاف ملی و با تصویب اکثریت قاطع نمایندگان قوه مقننه، میتوان با رعایت همه‌گونه تدابیر احتیاطی و پیش‌بینی محدودیت -های قانونی، به نوعی سانسور به منظور حفظ امنیت و استقلال کشور تن داد. تازه آنها هم بلافاصله پس از پایان جنگ باید ملغی شود. باری تأکید میکنم، سانسور سیاسی از ارکان اصلی استبداد فردی یا طبقاتی است و در نظام دموکراسی هیچ مجوزی برای آن نمیتوان یافت. اکنون میرسیم به نقطه اوج آزادی در نظام دموکراسی یعنی، آزادی اجتماعات.

میگویم اصل شرکت عملی مردم در اداره امور و تعیین سرنوشت کشور ایجاب میکند که مردم، در برخورداری از آزادی اندیشه و بیان و قلم به اقتضای مصالح گروهی و طبقاتی خود حول سیستم‌های مختلف اندیشه صنفی یا سیاسی گرد آیند و آزادانه جمعیت و اتحادیه و حزب تشکیل دهند. ایجاد این گونه سازمان‌ها، که حق طبیعی و قانونی افسراد در نظام دموکراسی است، مرحله تبدیل اندیشه به نیروی مادی میباشند. و اساسا فعالیت احزاب مرحله تدارک انتقال حکومت است از یک گروه بندی طبقاتی به گروه بندی دیگر - خواه قدرت در پایان کار همچنان در دست طبقه یا ائتلاف طبقاتی فرمانروا بماند و خواه به دست طبقه یا ائتلاف طبقاتی دیگر بیفتند - هرچند که در صورت اخیر نمیتوان به کارکرد عادی نهادها و سازمانهای دموکراسی اطمینان داشت. ولی این مبحث دیگری است، و همینقدر باید گفت که استثنا قاعده را نقض نمیکند. به هر حال فعالیت و مبارزه

احزاب، که همان تدارک انتقال حکومت است، بر اساس قوانین طبیعت جامعه و برحسب مقتضیات نظام دموکراسی صورت می‌گیرد، بی‌هیچگونه پرده پوتی، با نبرکت آزادانه افراد، درست برخلاف جامعه‌های امیر پنجه استبداد که در آن هرگونه دست به دست گذاشتن قدرت جز با توطئه و خدعه و پنهانکاری، جز با توسل به زور و خونریزی حتی به تصور نمی‌گنجد، و حفظ قدرت نیز، چنانکه می‌توان دید، درباره آزادی مجال سخن فراع است و ما تنها آنچه را که همسر و گفتنی تر بود به اختصار گفتیم. اینک همینقدر اضافه می‌کنیم که استقرار آزادی و نظام دموکراسی اصولی در ایران دیگر به هیچ روی یک آرزوی خام‌پنداری دوران واقعیت نیست، چه همه موجبات عینی تحقق آن در بافت جامعه امروز ایران موجود است. از یکسو استبداد همه زردخانه دروغ و فریب و سخت‌کشی و لجام گسیختگی - اثر را به میدان کشیده حاصلی جز رسوایی و نفرت و کین به دست نیآورده است، از سوی دیگر هم نیروهای خواستار آزادی و دموکراسی، روشنفکران و کارگران و پیشه‌وران و دهقانان و بخشی از بورژوازی، به سزای مطلوب رشد کمی و آگاهی و اراده رسیده‌اند و تأثیر مستقیم یا غیر مستقیمشان در فضای سیاسی و اجتماعی ایران هر روز بیشتر محسوس می‌شود. باینهمه هنوز دشواریهای فراوان در پیش است، و همه نه از چنان دشمن آری، ضحیفها و کمبودها درمات. مهمتر و وخیم تر از همه، آن نابردباری و تعصب و مطلق‌اندیشی که طی قرن‌ها سلطه سیاسی و فرهنگی استبداد در وجود ما رسوب کرده است. خانه ضمیر ما را کرد و خاک و بوی نای

انواع پیشد آوری و خرافه و نیمچه حقیقت‌های فرسوت فرا گرفته است. وظیفه تک تک ما است که به یک خانه‌تکانی اساسی دست بزنیم و پنجره‌ها را بره‌های آزاد بیرون بکشیم. از خود بیرون بپاییم، به دیدار یکدیگر برویم. دیگری، هر که باشد، آئینه من است. اندیشه‌اش، گفتارش، راه و رسم زندگی‌اش، همراه خود باز می‌نماید. خود را در چهره دیگری بچوئیم و بباییم. بحث کنیم. با بردباری و شناخت حرمت انسانی هر کس بحث کنیم. در بحث، درست و راست کردار بایسیم. اندیشه حریف را تحریک نکنیم، در پس واژه‌ها پنهان نشویم، دوپهلوی و درشت‌سخن نکوئیم، رنگ گردن نجانبیم. بافتاری و لجاج، برافروختگی و نیش‌ریان، تکرار مدعا، هیچ‌یک راه به حقیقت نمی‌برد. بدانیم که حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست. حقیقت در گلیتش، نزد همگان است. نگذاریم خرده حقیقتی که به گمان خود به دست آورد، ایم مارا از آن کس که در کنارمان ایستاده است، جدا کند. چه آنوقت دوست و برادر و هم‌رزمی را از دست داد، ایم و از حقیقتی که در ارد محرم ماند، ایم باختیم و با ما بشریت است که می‌بازد.

دوست من، جوان عزیز ایرانی، آزادی از حقیقت جدا نیست. آزاد باش و در آزادی به حقیقت دست یافتنی خود برس. بندگی به هر عنوان و در برابر هر کس که باشد، راه حقیقت را بر تو میبندد. تورا از تو میستاند. خوب باش و آزاد باش. دیگران راهم مانند خودت آزاد بدان و آزاد بخواه. این وظیفه تو و انتخارت است.

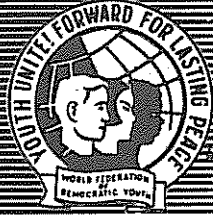
م ۰۱۰ به آذین



همه نیروها و عناصر مخالف استبداد باید با وحدت عمل و مبارزه خود،

رژیم دیکتاتوری محمدرضا شاه را سرنگون سازند





## ادبسی در کنگره

# فدراسیون جهانی جوانان دمکراتیک

در کنگره در باره اهمیت برگزاری یازدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان به تفصیل بحث شده کمیته ایرانی "تدارک فستیوال" یکی از ۱۰۶ کمیته ملی تدارک فستیوال است که این وظیفه مهم را برای همبستگی ضد امپریالیستی، صلح و دوستی بعهده گرفته است. نمایندگان سازمان ما در "کمیسیون خلع سلاح" و "کمیسیون آسیا" در باره سیاست نظامیگری رژیم شاه، نقش خائنانانه آن به عنوان زاندارم امپریالیسم در منطقه صحبت کردند و همبستگی خود را با خلقهای ستمدیده منطقه اعلام داشتند.

کنگره در قطعنامه های متعدد اهمیت مبارزه علیه امپریالیسم، استعمار، نو استعمار، فاشیسم و نژاد پرستی و در راه صلح، استقلال ملی، دمکراسی و پیشرفت اجتماعی و به ویژه نقش جوانان را در این پیکار مقدس خاطر نشان ساخت.

کنگره دهم فدراسیون جهانی جوانان در قطعنامه آسیا، پیکار جوانان ایران را طایفه رژیم شاه ستود و از جوانان جهان شواست که از مبارزات مردم و جوانان ایران پشتیبانی کنند و خواستار آزادی زندانیان سیاسی در ایران گردند.

"مجمع عمومی" در قطعنامه های خود موضع خویش را در باره مسائل خیانتی روزگار ماترسم کرد و نقش ویژه جوانان را در پشتیبانی از پیکار خلقها علیه امپریالیسم، استعمار، نو استعمار، فاشیسم و نژاد پرستی و در راه صلح، استقلال ملی، دمکراسی و پیشرفت اجتماعی خاطر نشان ساخت.

### قطعنامه

در قطعنامه گفته میشود:

"در بسیاری از کشورهای آسیا، مبارزه جوانان و مردم علیه سرکوب آزادیهای دمکراتیک و مدنی از جانب رژیمهای ضد ملی، گسترش میابد. ۰۰۰ یکی از ویژگیهای شرایط کنونی در اندونزی و ایران تشدید پیکار جوانان، دانشجویان و مردم این دو کشور برای آزادیهای

دهمین مجمع عمومی" فدراسیون جهانی جوانان دمکراتیک در روزهای ۳ تا ۱۰ اسفند (۲۲ فوریه تا ۱ مارس ۱۹۸۷) در برلین، پایتخت جمهوری دمکراتیک آلمان، برگزار شد.

از ایران، نمایندگان سازمان جوانان توده ایران، (عضو پایه گذار "ف.ج.ج.د") و سازمان ما (سازمان جوانان و دانشجویان دمکراتیک ایران) در این کنگره شرکت داشتند.

در گزارش هیئت اجرائیه" در باره اهمیت پیکار جوانان علیه ارتجاع و امپریالیسم از جمله چنین آمده است:

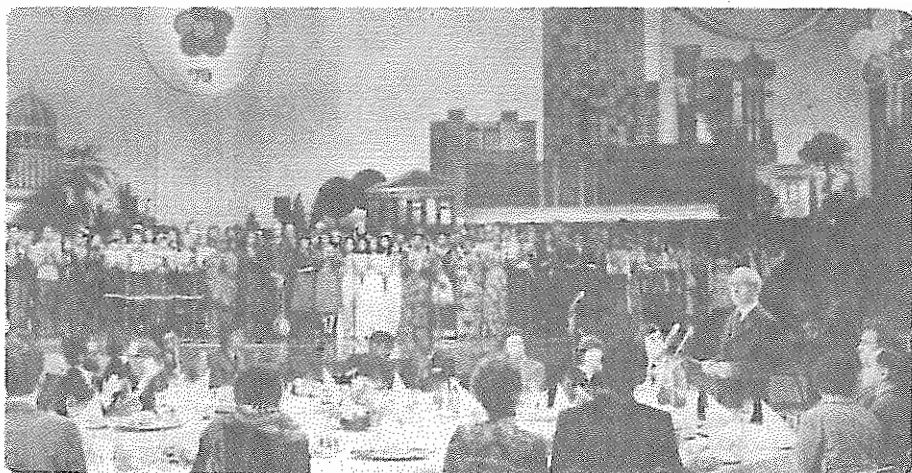
"امروزه جوانان بیش از پیش، یکی از برتوان ترین نیروها را در صحنه بین المللی تشکیل میدهند. اکثریت سکنه جهان کمتر از ۲۵ سال سن دارد. بدینسان، افزایش فعالیتهای جوانان و نقش آنها در پیکار مشترک نیروهای مترقی علیه امپریالیسم و ارتجاع یکی از عمدترین شرایط پیروزی این مبارزه است."

هیئت اجرائیه پشتیبانی خود را از پیکار جوانان و مردم ایران اعلام داشته و در گزارش خود به کنگره چنین گفته است:

"در برخی کشورها ابتدای ترین آزادیهای دمکراتیک و حقوق انسانی نقض میگردد، احزاب سیاسی و سازمانهای توده ای از هرگونه فعالیتی محرومند و دهها هزار میهن پرست دهها سال است که در شرائطی غیر انسانی در زندان بسر میبرند. در بعضی دیگر از کشورها جوانان و سازمانهای آنها در شرائطی بس دشوار به فعالیت مشغول و یاد شواریهای فراوان روبرو هستند.

رایتگونه کشورها، دامنه مبارزات، از جمله مبارزات جوانان، به درون توده ها کشیده شده و همواره گسترده تر میشود.

"ف.ج.ج.د" و "پشتیبانی عمیق خود را از پیکار جوانان و دانشجویان و مردم اندونزی و ایران در راه آزادیهای دمکراتیک، حقوق مدنی و حقوق جوانان ابراز میدارد."



(۱)

دمکراتیک و حقوق مدنی، از جمله حقوق جوانان است.

"قطعنامه از جوانان جهان میطلبد تا :

"آزادی فوری همه دمکراتها، همین پرستیان و زندانیان سیاسی را در اندونزی و ایران خواستار شوند و از مبارزه آنها در راه استقرار دمکراسی در این دو کشور پشتیبانی کنند."



(۲)



"مجمع عمومی" درخواست عضویت ۳۰ سازمان از جمله "سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران" را تصویب کرد و با انتخاب ارگانهای رهبری به کار درموزه خود پایان داد. "سازمان جوانان توده ایران" بار دیگر به عضویت "کمیته اجراییه فدراسیون جهسانیه جوانان انتخاب شد." کمیته اجراییه "در نخستین نشست خود" ارنستواتونه (شیلی) و "میکلشوش باریراش" (مجارستان) را به ترتیب به عنوان رئیس و دبیرکل "فدراسیون جهانی جوانان دمکرات" برگزید.



(۳)

- (۱) رفیق اریش هونکر، دبیرکل حزب سوسیالیست متحد آلمان S E D و رئیس جمهور جمهوری دمکراتیک آلمان، در جشن پایان کار مجمع عمومی.
- (۲) ارنستوا تونه (شیلی)، رئیس فدراسیون جهانی جوانان دمکرات.
- (۳) میکلشوش باریراش (مجارستان)، دبیرکل فدراسیون جهانی جوانان دمکرات.

## اعلامیه مشتر

— مراتب انزجار خود را از دسیسه‌ها و تحریکات پبیای رژیم ایران علیه جمهوری تود های - دمکراتیک یمن و مداخلات آن در امور داخلی جمهوری عربی یمن ابراز میداریم ،

— توطئه‌های ایران و کشورهای مرتجع عرب را در "شاخ آفریقا" و درگیری نظامی آنها را علیه دولت ضد امپریالیستی و مترقی حبشه محکوم میکنیم ،

— مداخله دولت ایران را در رژیم که به منظور نجات رژیم دست نشانده امپریالیسم است ، محکوم میکنیم ،

— نفرت خود را از پشتیبانی مالی و معنوی دولت ایران از رژیمهای ارتجاعی و نژاد پرست جنوب آفریقا اعلام میداریم ،

— انزجار خود را از شرکت فنان رژیم ایران در دسیسه‌های امپریالیستی - صهیونیستی ، از قبیل به اصطلاح ابتکارسادات ، که هدف آن درهم شکستن وحدت مبارز خلقهای عرب و فلسطین و جلوگیری از حل همه جانبه مسئله خاور میانه است ، ابراز میکنیم .

ما ، پشتیبانی و همبستگی خود را با یقار خلقها و جوانان بحرین ، حبشه ، ایران ، آفریقای جنوبی ، عمان ، عربستان سعودی ، جمهوری تود های - دمکراتیک یمن و جمهوری عربی یمن اعلام میداریم .

تعمیم ما آنستکه در آینده فعالیتهای سازمانهای خود را در راه پیشبرد هدفهای مشترک ضد امپریالیستی و مترقی خویش هم‌آهنگ سازیم .

ما ، شرکت کنندگان "دهمین مجمع فدراسیون جهانی جوانان دمکرات" ، منعقد در برلین ، پایتخت جمهوری دمکراتیک آلمان ( ۲۲ فوریه تا ۱ مارس ۱۹۷۸ ) پس از شور و بحث در باره وضع سیاسی منطقه های خود ،

— خشنودی خود را از پیدایش رژیمهای مترقی ، از جمله جمهوری تود های - دمکراتیک یمن و حبشه ، دست آورد - های نیروهای انقلابی عمان و تعمیق مبارزه در راه درگرونیهای دمکراتیک در بحرین و برخی دیگر از کشورهای منطقه اعلام میداریم ،

— نگرانی خود را نسبت به سیاست طرفداری از امپریالیسم و تجار و زکات رژیم ایران و دیگر رژیمهای ارتجاعی در منطقه خلیج ، اقیانوس هند و بخشی از آفریقا ابراز میکنیم .

ما بر آنیم که تشدید سیاست نظامیگری رژیم شاه ، نه تنها بمنظور حفظ رژیم ترور و اختناق در ایران عملی میشود و با مصالح مردم و جوانان ایران مایبنت دارد ، بلکه همدف آن حفظ منافع اقتصادی ، سیاسی و استراتژیک امپریالیسم جهانی ، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و مقابله با دستاوردهای کشورهای مترقی و جنبشهای آزاد بیخشم عملی است .

ما ، همدستی رژیم شاه را با کشورهای مرتجع عرب برای درهم شکستن انقلاب عمان ، به رهبری "جنبه تود های برای آزادی عمان" ، محکوم می کنیم .



- اتحادیه جوانان دمکرات بحرین
- سالمون‌ها یله ( نماینده جوانان حبشه )
- سازمان جوانان توده ایران
- سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران
- سازمان جوانان عمان
- کنگه ملی آفریقا ( آفریقای جنوبی )
- اتحادیه جوانان دمکرات عربستان سعودی
- اتحادیه جوانان دمکرات عمان
- اتحادیه جوانان دمکرات جمهوری عربی یمن

## زنده باد همبستگی بین المللی خلقهای جهان

# طنین مرگ بر شاه در هندوستان

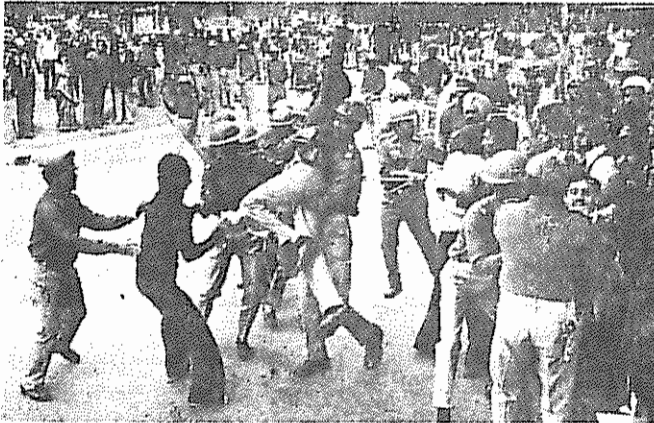
مردم فرارند هند و همزمان، دانشجویان هندی بین مردم اعلامیه پخش کنند.

هشامیه اولین فریادها علیه دیکتاتور ایران بلند شد پلیس که مجبورد رحل حضور است، با آژانس آوروپوب شدت به دانشجویان حمله کرد. بانزد يك سد نهاشین-ها یا سکورت، از طرف دیرخیا بان، شعراها نونا کون د رفا پیچید و اعلامیه آد سی با عنوان "به چه کسی خوش آمد می‌نویسید" ونیز اعلامیه‌ها ی گروهها ی د یارتوسط دانشر-جویان هندی به هوا پرتاب شد. پلیس متوجه این سوی خیابان شده، با چوب و تاسزا سرار بشد و ضرب و جرح آغاز کردید. در این اثنا که پلیس د عرض حیا بان به انضرف و انضرف می‌د وید، عده‌ای از دانشجویان هند رخصوا زمان

عشامه سرفشاه به سند وستان از تاریخ د وپتا ششم فوراً ۱۹۷۸، تدا هرات افشا ارانی همه جانشانی از طرف دانشجویان ایرانی هندی، علیه این عامل رسوا یا میریالیم د رمنصفه، صورت گرفت که در رسانه‌ها ی گروهی سند وستان انعکاس وسیعی یافت.

از چند لحظه پیش از رسیدن اتوموبیل حامل شاه به میدان بزرگ د هلی نو بنام "کانات پلیس"، دانشجویان ایرانی و سندی به سبب کنترل شدید پلیس، عبا هرا بعنوان تعاشاجی، در آن محل حضور داشتن. طبق برنامه میبست دانشجویان بادی ن اولین ماشینا سکورت، بیایفا بهائی از بارچه سرخ، روی خود را پوشانده، با داد ن شعراها ن ضد د یکتاتور، پلاکاتها ی کونا کون را باز کرده، د معرض دید





مان‌ها می‌ترقی‌هند، از جمله SPI و AISA فعالانسه شرکت دانست و از روز ۹ آبانویه (قبل از سفر شاه) در شهر رهاکت بططور، لودیانا، پونا، بمبئی، علیپور و دهلی، رفقاسی ماهه نصب پوسترد رخیا بان‌ها و پیش‌و سیه اعلامیه افدا مگرڈ. در چریبان‌نظاره‌رات نیز اعلامیه‌های اسیدی در چندین هزار نسخه بیوسیله سازمان‌نہا رد انشجویی مرقی‌هند پخش شد. پس از دستگیری دانشجویان ایرانی و هندی، اعلامیه مسترخی به اعضا یادیسی و IUIS (سازمان دانشجویان فلسطینی در هند) مبنی برخواست آزادیدانشجویان دستگیرنده پخش شد.

روزنامه "جامعه کمونیست‌های جوان هند" (YUVAVINI) مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۷۸ گزارشی از دموستراسیون دانشجویان ایرانی و هندی درج کرده است. این روزنامه می‌نویسد:

دمونستراسیون دانشجویان ایرانی و هندی علیه شاه، مرحله جدیدی است از اتحاد دانشجویی و ورود شاه ایران عکس العمل شدید را علیه او برانگیخت. در جریان این مسافرت سازمان‌نہای مختلف علیه وی تظاهرات اعتراضی برپا انداختند.

این‌گونه تظاهرات اعتراضی از روز دوم فوریه که شاه به دهلی نو وارد شد به راه افتاد. در این نمایش‌های اعتراضی فدراسیون سراسری هند، فدراسیون دانشجویان هند، یو و جاناتا (اتحادیه دانشجویی حزب حاکم) و بعضی از سازمان‌های دیگر به اتفاق دانشجویان ایرانی شرکت

SPI صیق قرار قبلی وارد خیابان شده و جلوی سومین ماشین حکومت راکه حامل خبرنگاران ایرانی بود، گرفته و یک دقیقه جوی‌هندی به روی توموبیل پرید، که این ماشین بود نتیجه اتومبیل حامل شاه نیزکه با سرعت ۱۰ کیلومتر در ساعت از فرودگاه به کاخ رئیس‌جمهوری رفت، برای یک دقیقه در این محل متوقف شد.

برای انجام موفقیت آمیز این آکسیون، همزمان با این اقدام، تظاهرات دیگری در خیابان "جان پات" کسه در نزدیکی محل تظاهرات اصلی است، بمنظور جلب نظر پلیس به آن محل، توسط دانشجویان هند صورت گرفت که ضمن آن اعلامیه‌های سازمان‌ها توسط رفقای هند زمین‌مردم پخش شد.

در روز شپس به تظاهرکنندگان، عده بسیاری از دانشجویان ایرانی و هندی زخمی و عده‌ای دستگیر شدند. فردای آنروز، تمام مطبوعات دهلی نو در ساره‌ی این تظاهرات موفق با عکس و تفصیلات و اکثر آدر صفحه اول گزارش دادند. روزنامه patriot ضمن گزارش خود، اشاره به اعلامیه‌ای می‌کرده و قسمتی از آن را چاپ کرد.

اتحکام این تظاهرات در مطبوعات و افشا و چهره‌ی منحوس شاه، دامنه بی‌سابقه‌ای در هند یافت. مطبوعات این کشور، از شاه به عنوان "جلاد د مراسی، دشمن مردم، سرگرد ده‌ی ساواک و مأمور سیا" نام بردند.

در چریبان این تظاهرات افشاگرانه و بیروز، سازمان‌جوادان و دانشجویان د مکررات - بخش هند - با همکار ی-ساز-

داشتند و در جریان دموکراسیون متجاوز از ۲۰ آگوست  
مجموع ۱۱۲ نفر منجمه ۱۷ دانشجوی ایرانی دستگیر  
شدند \*

دبیرالایالتی فد راسیون سراسری دانشجویان هند از  
ایالت دهلی، نو نیز به سختی مجروح شد \*  
بلافاصله بعد از این جریان، دانشجویان ایالت  
دهلی نو، اعمال پلیس را محکوم کردند \*

رفیق بویش گوپتا BHUPESH GUPTA دبیرکسل  
حزب کمونیست هند، رفتار پلیس را محکوم کرد و خواستار  
آزادی فوری دانشجویان گرفتار گردید \*

روز چهارم فوریه، بر اثر اعتراض مردم دادگاه حکم  
آزادی دانشجویان دستگیر شده را صادر کرد ولی بلافاصله  
تحت این عنوان که دستگیرشدگان اطلاعات دروغین در  
اختیار دادگاه گذاشته اند، مجدداً حکم توقیف آنها  
صادر شد \*

دادگاه قرا موقتی صادر کرد که دانشجویان تا ۱۸  
فوریه در ریاض داشت موقت بپسیرند \* پس از صد و راین حکم  
دوم دادگاه، دانشجویان هندی اعلام کردند که لحظه  
دانشجویان ایرانی را تنها نخواهند گذاشت و حتی بسا  
آنها به زندان خواهند رفت. پلیس به این دانشجویان  
حمله کرد که طی آن ۷۲ دانشجوی پسر و ۲ دانشجوی  
دختر دستگیر شدند و یک دانشجوی هندی نیز به سختی  
مجروح شد \* دانشجویان به عنوان اعتراض به عمل وحشیانه

پلیس در جلوی سفارت ایران در دهلی، نو به تظاهرات  
پرداختند \* عصر همان روز سازمانهای دانشجویی هندی  
، فد راسیون دانشجویان سراسری هند، فد راسیون داد  
نشجویان هند، سازمان دانشجویان یو واجاناتا (حزب  
حاکم) و یک سازمان دانشجویی مترقی دیگر در جلوی  
وزارت کشور هند اجتماع کردند و طی بیانیه ای به دولت  
اولتیماتوم دادند که اگر دانشجویان تا روز ششم فوریه  
آزاد نشوند، دانشگاههای کشور به اعتصاب عمومی دست  
خواهند زد \*

در روز ۷ فوریه، با وجود فشار شدید از طرف مقامات  
دولت هند، هرسه دانشگاه دهلی (نو) (جواهر لعل نهرو)،  
دهلی و جامعه ملی) به علت اعتصاب و عدم حضور دانش  
نشجویان تعطیل شد \* دانشجویان اعتصاب کننده جلو  
منزل نخست وزیر هند اجتماع کردند \*

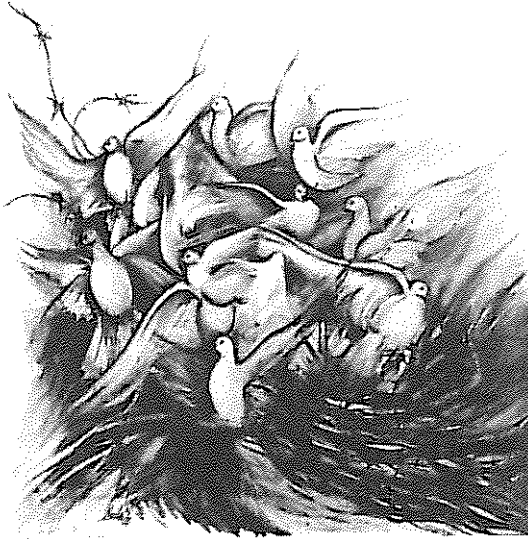
نه تنها در دهلی بلکه در لکهنو، جی پور، بنگلور و  
بمبئی، دانشجویان به عنوان همبستگی با دانشجویان  
اعتصابی دست به اعتصاب زدند \* دولت مجبور شد که  
دانشجویان ایرانی را آزاد کند ولی دادگاه علیه آنها جرمی  
دارد و احتمال دارد که این دانشجویان از هندستان  
اخراج شوند اما دانشجویان هندی اعلام کرده اند که از  
دانشجویان ایرانی همواره دفاع کرده و به دولت هند  
اجازه نخواهند داد که دوستان ایرانی آنها را اخراج کند  
و به دست رژیم جنایتکار شاه بسپارد \*



# خاطره‌ای

از

ژنو



داشت ۱۰ این کشور از سال ۱۹۲۲ سال اولین کنفرانس جهانی خلع سلاح در مسکو، پیشنهاد های کاملاً مشخصی جهت خلع سلاح و یا محدود کردن تولید سلاحهای جنگی عرضه کرده بود. اتحاد شوروی هرگز از کوششهای خویش به خاطر صلح و تحکیم روابط حسن همجواری و عادی کردن مناسبات با دیگر کشورهای اروپا نگرده بود.

در نوامبر سال ۱۹۲۷ دو د پیلماست شوروی به نامهای "هاکسیم ماکسیمویچ لیتوئیوف" و "آناتولی واسیلیویچ لونانیا رسکی" ارجانب حکومت شوروی رهسپار ژنو شدند. پیش از آنکه لیتوئیوف مسکو راترك كويد، موقعیت اتحاد شوروی را در برابر برنامهدگان خیرگزاریهایی بین‌المللی توضیح داد. او گفت: "هیأت نمایندگی ما بایک برنامه خاص به ژنو میروید. در آنجا نمایندگی‌های هم پیمان ما محسوب خواهند شد که یا از برنامه ما جانبداری کنند یا پیشنهادهای خاص خود را منتهی با همین هدف، ارائه دهند. ما یکی از وظایف این روه را در این میدانیم که اذهان شرکت کنندگان در کنفرانس نسبت به لزوم ایجاد تضمین‌های کافی و استوار برای صلح جلب نماید.

همچنین ما حد اکثر کوشش خود را به کار خواهیم بست تا از کشیده شدن مباحث کنفرانس به مسائل متفرقه و نتیجه گیریهای بی ثمر جلوگیری کنیم و کنفرانس را از اینکده ست - آویز سیاست‌های این بیان دولت یاکروهمی از آنها بسود، برحذر داریم.

سفر هیئت نمایندگی شوروی به ژنو توجه محاسل و

سال ۱۹۲۷ برای کشور شوراهای بسیار داغ آغاز شد. جنگ طلبان چینی به تحریک انگلیسیها اقدامات خصمانه‌ای علیه اتحاد شوروی انجام می دادند. آنها در پی ترتیب دادن یک حادثه در سفارتخانه شوروی در پکن، به تفتیش منازل دیپلمات‌های سفارتخانه و کاردار اقتصادی شوروی اقدام و شروع به بد رفتاری با اتباع این دولت نمودند. در ۱۲ ماه ۱۹۲۷، پلیس لندن به زور وارد ساختمان APCOS شد. APCOS دفتر بازرگانی انگلستان و شوروی بود که در سال ۱۹۲۰ به دنبال سفر حسن نیت یک هیئت نمایندگی شوروی به لندن تشکیل شده بود. این خود سری خشن پلیس به همین جاختم نشد، بلکه تا قطع کامل روابط سیاسی طرژن پیش رفت. در ۷ ژوئن سفیر اتحاد شوروی در لهستان پ - لازارویچ ویکوف به ضرب گلوله یکی از افراد گسارد سفید کشته شد. نسبت به این وقایع اعتراضات وسیعی در سراسر حرك شوروی صورت گرفت.

در ۲۹ ژوئیه کمیته مرکزی حزب و کمیسیون مرکزی نظارت در مسکو جلسه مشترکی تشکیل دادند که هدفش بررسی اوضاع بین‌المللی بود. در پایان جلسه بیانیه انتشار یافت که در آن آمده بود: تضدید تضاد میان اتحاد شوروی و سویا لیستی وجهان سرمایه‌داری پیرامونش برجسته ترین گرایش زمان فعلی است.

اتحاد شوروی در ۱۹۲۷ مبارزه‌ای سیاسی را در ژنو که کنفرانس خلع سلاح در آنجا برگزار میشد، در پیش

جرايد بورژوازی را بسیار جلب کرد. روزنامه پارسی Tempa نوشت که توضیحات لیتونیوف به یار شجاعانه بوده است. روزنامه DeutscherAllgemeine Zeitung گزارش میدهد که بعضی از روزنامه ها این انگلیسی و فرانسوی را ترسناک و وحشیانه یافته است: یکی برنامه قاطع شوروی در مورد خلع سلاح که مشکلاتی را برای انگلستان و فرانسه پیش می آورد و دیگری تلاش این کشور برای برقراری دوباره روابط با انگلستان. روزنامه آلمانی DER TAG نوشت: "در نقطه مقابل برنامه نیروهای کسب خود اجلاس کنونی کمیسیون را درخواست کرده اند، رهبر هیئت شوروی طالب آنست که به طور همه جانبه درباره مسئله خلع سلاح مذاکره گردد. در صورتیکه این هیئت در پیشبرد تاکتیک خود به موفقیت برسد، بحث های بسیار جالبی در زانو در پیش خواهد بود، البته تا وقتی که هنوز وسیله ای جهت مقابله قاطع با این تاکتیک یافت نشده باشد".

سفر سوئیس، چندان خالی از خطر نبود. انجمن مهاجرین گارد سفید که نام "واحد فرایبورگ" را به آنرا اطلاق میشد، تهدید کرده بود که در صورت سفر هیئت به زانو، اعضای آنرا بقتل خواهد رسانید، اما همه چیز به خوبی پیش رفت. در روز سوئیس، محافظان دیپلماتهای شوروی در لباس عادی حاضر بودند و ساعت ورود هیئت نمایندگی شوروی به زانو قبلاً اعلام نشده بود. با وجود این، انبوهی از مردم با شاخه های گل در دست در ایستگاه گرد آمده بودند. آنها گروهی از زحمتکشان زانو حومه آن بودند که خود را برای استقبال گسرم از

دیپلماتهای شوروی آماده میکردند. لیتونیوف ولونا - چارسکی سالهای زیادی را در سوئیس گذرانده بودند. آنها بعد از آنکه موفق به گریز از زندان روسیه تزاری شدند، به سوئیس مهاجرت کردند. در بعد از ظهر اولین روز ورود به زانو به بازدید از محلهای پراختندگی قبلاً در آنجا زندگی و با لنین ملاقات کرده بودند. لیتونیوف - به دنبال خیابانی میگذشت که چاپخانه و محل انتشار "ایسکرا" در آن قرار داشت. او در خانه ای در همان نزدیکی زندگی کرده بود. برای وارد شدن به خانه در بروقت بود، لذا وارد ساختمانی شد که تا سال ۱۹۱۷ کتابخانه مهاجرین بلتویک را در خود جای داده بود. هیچ تغییری در ساختمان داده نشده بود. لیتونیوف مدتی آنجا ایستاده، قادر به بازگشت نبود. ناگهان صدای پائی شنید. به دورو برخورد نگاه افکند، لونا چارسکی را که به دنبال او آمده بود، آنجا دید و با هم شروع به قدم زدن در امتداد کوهها کردند. شب فرارسید اما حرکت آرام بهمین هادر کوههای آلب، از دور فابسل دیدن بود. لونا چارسکی شعر "من باز هم خواهم دید شعارا، ای کوههای زیبا" را خواند و سپس قطعه ای از "فاوست" را به زبان آلمانی بیان کرد.

روز بعد کنفرانس در حالیکه اکثریت آن با دیپلماتهای کشورهای سرمایه داری بود، شروع به کار کرد. این دیپلمات ها غوغا و دانه و لجوجانه در مقابل پیشنهاد های مشخص اتحاد شوروی، برای محدود کردن یا خلع سلاح کامل و تحکیم حسن همجواری و عادی کردن مناسبات بین کشورها، مقاومت میکردند.

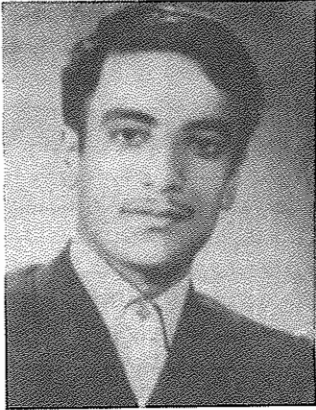
(۱) - ماکسیم ماکسیمویچ لیتونیوف، ۱۹۰۱ - ۱۸۷۶، سیاستمدار و دیپلمات شوروی. از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ وزیر (کمیسر خلق) خارجه و از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۲ سفیر اتحاد جماهیر شوروی در ایالات متحده آمریکا.

(۲) - آناتولی واسیلیویچ لونا چارسکی در ۱۸۷۵/۱۱/۲۴ در شهر "پولتاوا" متولد شد. از سیزده سالگی قدم در جنبش کارگری گذاشت و از کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه، جزو جناح بلتویکی تحت رهبری لنین به کارهای انتشاراتی و تبلیغاتی (روزنامه بلتویکی "ویرپود" و بعداً در رد اکسیون "تووا یازین") اشتغال داشت. بارها دستگیر و مجبور به مهاجرت به خارجه گردید. پس از انقلاب اکثریت لونا چارسکی به مدت دو هفته سال به عنوان وزیر (کمیسر خلق) فرهنگ خدمت کرد و نقش بزرگی در پایه گذاری فرهنگ سوسیالیستی شوروی ایفا نمود. لونا چارسکی یکی از بنیادگذاران رئالیسم سوسیالیستی است. او در ۱۹۲۲/۱۲/۲۶ درگذشت.

(۳) - از اعضا روسهای ضد انقلابی "گارد سفید" (افسرهای تزاری، ملاکین، کولاکها و قزاقها) در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ به کمک متجاوزین برای ساقط کردن حکومت سوسیالیستی فعالیت می کردند. بوسیله ارتش سرخ شکست داده شدند، ولی در مهاجرت به جاسوسی، ترور و اخلاص علیه دولت شوروی می پرداختند.

(۴) - "ایسکرا" (اخگر)، اولین روزنامه غیر قانونی و مارکسیستی روسی زبان که از طرف لنین هدایت می شد. "ایسکرا" ابتدا در لایپزیک و بعد ها به ترتیب در مونیخ، لندن و زانو انتشار می یافت.





## نامه‌ای از

# پدر و مادری داغ‌دیده

محمد را ملاقات کنیم و اولین باری که اجازه دیدن او را پیدا کردیم، دوفتر زیر بغلش را گرفته بودند و او خیلی آرام، مثل اینکه روی یخ راه برود، فاعله حدود ۱۰ متر را در عرض چندین دقیقه طی کرد. بعد از این ملاقات جمعا دو بار دیگر اجازه ملاقات او را پیدا کردیم و آخرین مرتبه در دیماه ۵۵ در اوین او را دیدیم. البته بعدا فهمیدیم که او را شدیدا شکنجه داد هاند و حتی آنقدر به کف پایش شلاق زد هاند که پوست و گوشت پاهایش را از بین رفته و استخوانهای پایش نمایان شده و با وجود اینکه سه مرتبه عمل جراحی پلاستیک روی پایش انجام دادند نتوانستند او را معالجه کنند و بخاطر رسوا شدن نزد شایندگان صلیب سرخ او را کشتند.

راستش را بخواهید ما قبلا نمیدانستیم که سازمانی به نام جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر وجود دارد و فعالیت میکند. یکروز که برای ملاقات پسر کوچکمان به اوین رفته بودیم، از مردم ملاقاتی داد خواهی کردیم و بنا به راهنمایی یکنفر از آنان تصمیم گرفتیم این نامه را برایتان بنویسیم. مادر مدت دو سال که دریدر به دنبال فرزندمان از این شهر به سه آن شهر و از این زندان به آن زندان و از این اداره به آن اداره میرفتیم، فهمیدیم که ما تنها نیستیم که چنین وضعی داریم. کسانی را میدیدیم که چندین سال متوالی میدویدند و هنوز موفق به دریافت خبری از فرزندشان نشده هاند و کم کم در میافتم که جوانان بسیاری به سرنوشت فرزند ما دچار شده هاند و عده بیشتری در آینده در انتظار چنین سرنوشتی هستند. ما البته میتوانیم خود را بجای ما، پدر و مادر دیگری که فرزندشان توسط دستگاه حاکمه ایران کشته شده هاند، بگذاریم و از این مهتر ما بخوبی میدانیم که فرزند ما در راه دین "اسلام" و به پیروی از "امام حسین" به شهادت رسید و بنا بر این دنباله در صفحه (۲۸)

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر اجازه دهید داغی را که بدل داریم برای شما هم بگوئیم، بگوئیم که چگونه پسر بزرگ و چراغ خانواده مان را خاموش کردند. بگوئیم که چطور نونهالی را که با هزار امید و آرزو پرورده بودیم درست هنگام به گل نشستن و میوه دادنش ریشه کن کردند. نوگل ما را بریر کردند و سوزاندند و آرزوی دیدن و گرفتن جسدش را بعدل ما گذاشتند. آخر ما نمیدانیم این پسر ما که امید زندگی ما بود و میرفت تا چند ماه دیگر از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران فارغ التحصیل بشود چه گناهش مرتکب شده بود که حتی مرگ او را از ما مخفی کردند و جسد بیجانش را هم به ما ندادند.

ما محمد حسن دزینی و زهرا نورمحمدی پدر و مادر محمد دزینی به ترتیب ۶۹ و ۵۴ سال سن داریم و غیر از محمد پسر بزرگمان که شهید شد یک پسر دیگر به نام علی داریم که او را هم در سال ۵۴ هنگامیکه یکسال دیگر دانشگاه اقتصاد دانشگاه تهران را تمام میکرد دستگیر کردند و هم اکنون به ۸ سال حبس محکوم شده و در زندان اوین بند ۳ بسر میرود. بجز این دو پسر یک دختر هم داریم که در سال آخر دبیرستان درس میخواند. امید ما در زندگی به همین سه فرزند بود و در حالیکه میدانیم پسر بزرگمان را دیگر هیچگاه نخواهیم دید از هم اکنون به ۶ سال دیگر چشم دوخته ایم تا علی از زندان آزاد شود و جای خالی برادرش را پسر کند.

اوائل مهرماه ۵۴، یکروز ما مومین ساواک به خانه ما ریختند و همه جای آنرا گشتند، ولی چیزی نیافتند که با خود ببرند. ما فهمیدیم که برای پسرانمان اتفاقی افتاده است و بعد ها مطلع شدیم که محمد را در تهران دستگیر کرده اند. البته پس از حدود یکماه علی را هم گرفتند. از این به بعد تا نزدیک به یکسال نتوانستیم

# دخترشایسته یا کالای شایسته

ماهوی است و قادر به همپایی بانیاژه‌های کثونی جامعه و هضم و جذب نیروهای جوان و تازه‌ای که به میدان آمده‌اند، نیست، در حل مسائل و مشکلات در میماند و بجای یافتن راه حل‌هایی اصولی، به بیراهه می‌زنند. مسأله اینستکه رژیم از جوانان و از رشد آگاهی آنان هراس دارد. ترس او از فزونی و گشش آنها به نبرد اجتماعی و تشکل، از شرکت در گرد هم آئیهای جمادی حمایت مرفقی و افشاگرانه و شرکت در کانوئهای مرفقی است.

رژیم برای جلوگیری از حسیان جوانان کوشش فراوان میکند و حیل‌هایی به اشکال گوناگون، برای فریب، جلب و بخدمت گرفتن آنها بکار میبرد. کتک‌های حزب، فاشیست‌گرایی رستاخیز دردستان و دبیرستان برپا میکند و لیعهد و دیگر درانه‌های درباری رامشوقین هنسرو ورزش و حامیان جوانان جامیزند، برای اثبات هنر-مند پروری خود از هنرمندان بیگامه و منحط سرمایه‌داری، برای شنیدن تعلق آنها، دعوت میکند و کشور راه چرا-گاه بی هنرانی که از پایگاه هنر به زندگی مادی و شکم-بارگی چسبیده‌اند مبدل میکند \*

ترتیب نغایشات (شو)های به ظاهر هنری، ادبی، فرهنگی و غیره در سالهای اخیر در ایران رو به افزایش گذاشته و کوشش میشود جوانان بیشتری از طریق تبلیغات همه جانبه و وسیع به سوی اهداف مخصوص برگزاری این شوها که همانا کاخها، خانه‌ها، کوی‌ها و انجمن‌ها و ویژه جوانان و یارادیس و تلویزیون است، کشانده شوند.

انتخاب دختر شایسته یکی از همین برنامه‌های کذائی انحرفانی است که با استفاده از تمام امکانات تبلیغاتی، با آگاهی کامل از طرف رژیم بروی صحنه آورده میشود و جای خود را در برنامه "تحمینق و تطمیح" جوانان باز کرده و تعدادی از دختران و پسران بین سنین ۱۳ تا ۲۰ (تین ایچر) را بخود مشغول میدارد.

رژیم حاکم فعلی که دیگر نمیتواند در کسوت نفوذ الیسم قرون وسطائی خود نمائی کند، به منظور تبلیغ و نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌داری که خود اکنون نماینده آن شده است، بناچار دست به فرم‌هایی می‌زند و مثلا با برخی نظریات و روابط دست و پاگیر ماقبل سرمایه‌داری که باری بهرجهت ترمز کننده منافع آزمندان اش بود هاند، به مبارزه بر میخیزد. ولی از آنجایکه خود درگیر تضاد

\* در یازدهمین جشنواره هنر شیراز موافق همین سیاست، یک دسته آوانگاردیست از مبارستان دعوت شده و کیهان و اطلاعات در اطراف نغایش این گروه و تاثیر نامطلوب آن در تشاگران قلمفرسائی کرد فاند. روشن است که رژیم، بسا سوء استفاده از اصل تبادل فرهنگی، تمعدا، آگاهانه و با توصیه پشتیبانان امپریالیستی خود، افراد و دسته‌هایی از کشورهای سوسیالیستی دعوت میکند که نمایند یک هنر انقلابی خلقی نیستند. بلکه دولتهای سوسیالیستی خود با روش "هنری" و محتوی کار آنها مخالفند و از آنها فاصله میگیرند. یکی از وظایف فرح پهلوی باصطلاح "لانس" کردن این نوع گروه‌هاست تا آنها در کشورهای سوسیالیستی، با تکتا "شهرت بین‌المللی" خود بیشتر اعمال نفوذ کنند، تشویق و تغذیه شوند و روش انحطاطی خود را گسترده‌تر سازند.

به دام انداختن جوانان از طریق برگزاری محافل و مجالسی نظیر انتخاب دختر شایسته، دختر هوش و دانایی و لیاقت، قهرمان زیبایی پا و سینه و باسن و در مورد پسران اعطای القابی از قبیل آقای سیبل، مسرد، نمونه سال، قهرمان شانس و خوشبختی و غیره با ضافه جوایزی به اصطلاح چشمگیر و هوس انگیز مانند سسری جواهرات و وسایل آرایش و پیرایش از بوتیک فلان و مزون بهمان، ههه و ههه در پیشبرد همان سیاست تطعیح و تحقیق جوانان است که با پیگیری از طرف سردمداران رژیم پهلوی اعمال میشود و جوانان را با سلب مسئولیت از سرنویست بعدی آنها بدامن انحرافات مختلف گه اعتیاد و فحشاء از مو ارد تکراری این انحرافات می باشند، میباندازد (ناگفته نماند که اصولا برگزار روی اشاعه این نوع مسابقات و عرض اندام کردن در این زمینه ها از ویژگیهای اخلاقی خاندان چلیلی پهلوی است و زمانی مسابقه انتخاب "زیباترین ناف" در دربار پهلوی زیانزد خاص و عام بوده است)

پس جای تعجب نیست وقتی که چپ و راست مسابقه شایستگی و زیبایی و طنزایی و هوش و دانایی (این هم از همان زاویه زیبایی و طنزایی مسردنظر است) به عنوان "واقعلملی"، "حادثه بزرگ سال"، "آنچه که همه بانتظار نتیجه اش مانند اسپند برآتش شسته اند" و هجوهاتی از این دست به خورد مردم داده شود.

## مسابقه دختر شایسته

### درهای شهرت و پیروزی را به روی

#### شما میگزاید

در اس شماره چاب، ده و اسال یک لفظه عکس آهنگی جوانان را اعلام کند. از هم اکنون شما خواننده میگردید. عکسهای که در اس شماره چاب شده گردی از دو طبلستان سفینههای احسب را نشان میدهد. شما هر باور کردن نطقا نامه و اسال عکس در عهده بر مستگل در آید.

شوایط شرکت در مسابقه تین پرتس اس ایران

سن سن ۱۴ تا ۱۹ سال- سابقه تحصیلی خوب و قابل دفاع- زیبایی و جذابیت و شایسته اندام و حسن شهرت اجتماعی و سواد آهنگی و خصوصیت داشتن مسکلات اجتماعی و اطلاعات موسی.

تلفن: ۱۲۰-۱۷۱-۱۲۰

دختر جانم، اگر هنوز تصمیم نگرفته، بهتر است عهده کنید، رسرا سانسفالی که ناکون دختران خوب و بر کرده از چهار گوشه ایران از مسابقه سال ۲۵۳۷ دختر شایسته گردیده اند. احتمال عبود که یکی از مانشکوه سرب مسابقات سزده سال احسب را در پیش داشته باشد.

شرکت در این مسابقه یعنی هواخواه عبود و سرفی بودن، یعنی حمایت اربوهیت ازادی زن ایرانی.

دختر جانم مسابقه دختر شایسته در انتظار شماست، هر جا که هستید، اگر شادماند و آسایشی در وجود سراغ دار رسد، سرفی میباشند و سایر کردن شما فائانه شرکت در مسابقه دختر شایسته که

پوشیده نیست که برداشت رژیم از شایسته سازی، چپیز نیست جز بزرگ جوانان و هل دادنشان به دامن زندگی بی محتوی آمریکائی و جوامع غربی و کشاندن آنها به شایستگیهای کاذب این نوع جوامع و پس، شاه الهام بخش اصلی این برنامه ارتجاعی تحصی جوانان در مورد دختران جوان بخصوص زنان بر این عقیده است که:

"ارزش زن در زیبایی و طنزایی او است." و یاینکه "زنان باید در رشته های ویژه زنان تحصیل کنند و در رشته های ویژه زنان به کار فعالیت بپردازند" و این رشته ویژه بی شک همانا استعداد ریای میزتوالست بسریدن و "زیبا و طنز" شدن است که از عهده هر زنی بر نمی آید. کیهان ۸ اردیبهشت ۱۳۵۶ مینویسد: "حرج نیکویشی برای زن ایرانی کمرشکن شمسده است." و آنوقت نظر زنان و شکایت آنها را از برنامه ای که به آنها تحویل شده از زبان خود شان می نویسد: "اگر نیکویش نباشیم در هیچ محفلی به بسازی نمی گیرند مان".

بنابراین تنها عرصه ای که اخیرا برای زنان و دختران جوان بدون رقیب باز گذاشته شده است، همان عرصه زیبایی و طنزایی است که آنهم جعلت اشاعه عمدی خرافات از جانب رژیم، در اکثر موارد به فاجعه قتل زن بدست شوهر براد رو و رسد می انجامد و روزی نیست که تصویر زنی باشکم دیده و سر سبزیده صفحات اول روزنامه های رسمی را مزین نکند و خانواده ای را متلاشی نسازد.

شاه که چشم تکشش دورتر از نوک دماغ خود را نمیتواند یانمخواهد ببیند، از جلوه های پرشکوه وجود زن، از شکوفائی آنها در عرصه های مختلف صنعت و هنر و تکنیک، بخصوص در جوامع سوسیالیستی که نمونه عالی این شکوفا - ثیبا هستند، سفیهانه میگذرد و بجای دیدن والنتیبتک فضا نورد و امثال او، در زباله دان دربار و سلسله منفور خود کورمال کورمال بدنیال آشپزی ماهر یا عروسکی طنز لایذ شبیه مادر و خواهر ه همسر و دختر خود میگردد و با برخورد به اجناسی این چنین "شیر" ،

ایفی و بیفی شاهانه میکند و ههه این القاب و عناوین را نثار زنان در جموع میکند. راستی که حق دارد وقتی به اطراف خود به بغل گوشش نظر میندازد بگوید "اه"،

در کشورهای سوسیالیستی و از آنجمله در جارساتان، در کنار این جریانات محدود انحطاطی جریان نیرو مستند هنر سالم و واقع گراییه و دمکراتیک و انقلابی وجود دارد که فرج پهلوی علاقائی به معرفی آنها ندارد.

شعبه و بازار رژیم ایران دو و سره با هم میکنند. هم گروههای انحطاطی را تقویت و تغذیه مینمایند، هم بسا عرصه داشت آنها سعی میکنند به حیثیت هنری کشورهای سوسیالیستی صدمه بزنند. باید متوجه این بازی نود یانسه بود و نه فقط آترا پتابه "سکا نقد" تلقی نکرد، بلکه دروفین و قلابی بودن آترا افشاء نمود. (مجله ی نیسا،

شماره ۷، مهر ۱۳۵۶)

"دریغ از يك آشمبز خوب!"

نتیجه این سیاست و این نظریه در مورد زنان آن میشود. که اشرفیسنخگوی سینه چاک رژیم در کنفرانسهای بیسن المللی، پیناچار و حتما بدون خجالت، اقرار کند که: "بیسوادی زن ایرانی روز بروز رویه افزایش است." و یافرح، این "دایه جلدسوز زنان زحمتکش ایسران" اعتراف کند که: "درصد شرکت زنان در فعالیت های اقتصادی تنها ۱۲ درصد است." (این درصد در کشور های

سوسیالیستی ۴۵ تا ۵۰ درصد است.)

اما علیرغم همه این مشکلات و نارسائی ها، دختران و پسران جوان که پارسنننن بی حقی را برشان نه خود حس می کنند و با جبهه غربان استعمار رود روینند، امروز پیش از هر روز دیگر به منا به نیرویی انقلابی وارد میدان مبارزه می شوند، و دوش بدوش یکدیگر علیه فقر فرهنگسی، محرومیت قضائی، اجتماعی، سیاسی و زدالت های د حتماه حاکمه می رزمند. روز رهایی واقعی دور نیست. نسرکی

\*\*\*\*\*

### دنباله نامهای از پدر صادری داغ دیده

مطعننیم که محمد ما هم اکنون در بهشت در کنار همه شهدای اسلام قرار دارد. پسران ما پسران خوب و سربراهی بودند. بیشتر اوقات درس میخواندند و قرآن و کتابهای دینسی را مطالعه و بعضی اوقات برای ما هم ترجمه و تفسیر مینمودند. ما در حقیقت نمیتوانیم بفهمیم که این بچه های ما که جز درس خواندن و قرآن خواندن و به فکر دیگران بودن کاری نداشتند، چرا به این روزشان نشانند؟ البته ما میفهمیدیم که آنها مخالف دستگاه هستند، ولی هیچگاه فکر نمی کردیم که دستگاه حاکمه اینقدر بیرحم و

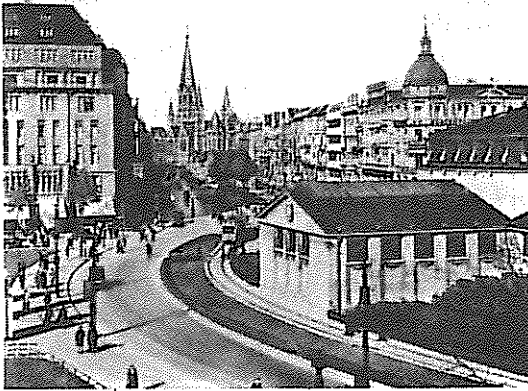
سنگدل باشد که جگرگوشه ما را زیر شکنجه بکشد. ما نمیدانیم که دقیقاً کار شما چیست و تاجه اندازه میتوانید موثر واقع شوید، ولی اگر آنطور که دیگران میگویند شما میتوانید کاری انجام دهید، از شما میخواهیم و شما را به خدا سوگند میدهم که فکری به حال دهها هزار نوگسی بکنید که در جنگال دستگاه حاکمه ایران در معرض بربردن میباشند. همچنین هزاران هزار غنچه دیگری که ممکن است نشکفته در کنارگاهی به نام ایران نابود شوند.

با احترام،  
حمید حسین دزبان، زمرا ندر



## آخرین راه

ترجمه: الف - بایکان



میدان "ویتن برگ" و خیابان "تاوسین" در برلین، در زمان وقوع حادثه

موقع قرار نیز بسیار خوب تعیین و انتخاب شده بود. ساعت يك بعد از ظهر، زمانیکه فروشندگان و کارکنان فروشگاهها بطرف رستورانها و کیوسکهای ساندویچ فروشی هجوم میآوردند و خیابانهای این قسمت از شهر کاملاً شلوغ میشد.

متعاقباً رودی به ساعت‌هایشان نگاه کردند. تنها چند دقیقه ساعت‌یک مانده بود. ساعتی که انتظار بایان میآید و کسی که میبایست سرقرار یابد، میآید.

رودی جوانی بیست و چند ساله و مانند پولاد سخت و محکم بود که در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها لب به سخن نگشوده بود. او یکی از تسلیم‌ناپذیرترین شکاری بود که تا به امروز به چنگ گشتاپو افتاده بود. آنها نهنها نتوانستند به مشخصات خود او پی ببرند، بلکه حتی اسم رفیق دیگری را هم از او نشنیدند، اما شخصی که با او دستگیر شده بود، بحرف آمده و موضوع قرار را به آنها گفته بود. دستگیر از جزئیات امر اطلاع نداشت، فقط میدانست که وی فردی است که توانسته با زیرکی تمام در حزب ناسیونال سوسیالیستها رسوخ کند و حالا میبایست امریها و اخبار داخلی شدیداً سری را به رودی بدهد. چه اخباری و از کدام منبع جزئی؟ هیچ نمیدانست، فقط از محل ملاقات با خبر بود و بس. بدین ترتیب مقاومت خدشه‌ناپذیر رودی بی‌نتیجه ماند. او شکار زندانی درد روتن تله بود که فقط میتوانست بنشیند و منتظر شود تا رفیق دیگرش نیز بدام بیفتد.

رودی، از نور گزنده خورشید چشمانش را تنگتر کرد و

رودی کنار پیاده‌رو ایستاد، پایش روی گسودی آبراهی که آب باران را از پیاده‌رو به خیابان میریخت، قرار گرفت. برای یک لحظه احساس زنده ماندن دردش بیدار شد. وسوسه از جاکنده شدن، دیدن و درمیان ازدحام مردم مخفی شدن، قرار کردن، زنده ماندن، بار دیگر افتاب را، باد را و چهره دخترتی را حس و لمس کردن، بر سبزه‌زاری شاداب به تماشا نشستن و به زمزمه درختان گوش‌فرادادن. فریاد خاموشی که در درونش برخاسته بود، دوباره خفه شد. دیگر همه چیز گذشته بود.

رودی، دست‌هایش را در جیبهای کتش فرو کرد و به جانبی که او میبایست بیاید نظر دوخت. نه، او نباید دستگیر شود، زیرا با دستگیر شدن جان رابطهای مهم و حتی زندگی عده زیاد دیگری نیز بخطر خواهد افتاد. نه، نباید دستگیر شود، باید زنده بماند، او به زندگی تعلق دارد، به آینده و زندگی نوین، از آنگونه که میبایست برایش مبارزه کرد. او خیلی کسان دیگر نظیر او.

چند مأمور گشتاپو که رودی را قبلاً با اتومبیل خود به آنجا آورده بودند، در تقاطع خیابان نورنبرگ (Hörnberg) و تاؤتسین (Tautenzien) بدون آنکه نظر کسی را جلب کنند، به سرعت در میان انبوهی از مردم، ترامواها، اتومبیل و دوچرخه گم شدند. آنها از دور تمام حرکات رودی را دقیقاً زیر نظر داشتند و برای آنکه توجه عابریین را بخود جلب نکنند، هر يك بظاهر به کاری مشغول بودند. یکی ویشترین مغازه‌های اطرافش را میگرد و دیگری حالت شخص منتظری را در سر قرار، بخود گرفته بود.

به تابلوی گسترده پیدامروی مقابل که از جمعیت موج میزد چشم دوخت. باخود فکر کرد که از همان دور میتوانست آلبرت را بشناسد. مگر نه آنکه آلبرت يك سرو گردن از او بلندتر بود اما اگر او از سمت دیگری میآمد، آنوقت چه؟ اما نه، او قطعاً از ایستگاه ویتنبرگ پلاتس (Wittenberg platz) خواهد آمد.

یکبار دیگر در باره تصمیمی که گرفته بود، اندیشید. راستی انسان چه موجود شگفتی است. گاه با تغییر مسیر افکار و احساساتش به گونه‌ای کاملاً عجیب تغییر ماهیت میدهد تا جاییکه هیچیک از افکار و رفتارش با انسان قبلی، باخودش، وجه تشابهی ندارد. او، از وقتیکه به فکر این تصمیم افتاده بود، یعنی از همین شب گذشته، مانند کسیکه در کوره تپی سوزان است، باخود به جدال برخاسته و در جستجوی راههای دیگری غیر از آنچه که پیدا کرده بود، تلاش میکرد، اما حالا که اینجا ایستاده است، آرام و صبور، گوئی از کابوسی پریشان و وحشتناک رهایی یافته است. انگار چشمهای کنجکاو دشمنانش که از دور زیر نظرش داشتند، او را به خود آورده بودند. دیگر تصمیمی که گرفته بود به نظرش ضروری و خلل ناپذیر میآمد. باقیین کامل و خالصی از هرگونه ترس و شبهه، انجام آترا وظیفه خود میشمسرد. این در دینی بود که در قبال زندگی به کردن داشت. در قبال زندگی آگاهانه خود. او حتی به هنگام بازرس، نیز نمیتوانست رفتار دیگری جز آنچه که از خود بروز داده بود، داشته باشد و حالا در این لحظه، اگر کوچکترین ضغنی بخود را ه دهد، تمام آنچه راکه در جستجوییش بوده و برایش مبارزه کرده بود، از دست میداد و حتی خاطرات خود را هم دچار تیرگی میکرد. هیچکس نمیتواند خاطرات، ساعات شادی های زودگذر، لحظات میان وظیفه و مبارزه را از کسی بگیرد. خاطرسره شبهای ژون وندفوپر (Sonnwendfeuer) به کرد شعله بلند آتش و سرودهای معترضانهای که با صدای بلند و رسا از حلقوم هزاران جوان بیرون میآمد، سرود ها، هیایه گذشتگان هم آنها را خوانده بودند. بهسر

جهت زندگی آتروزها چیز خوبی بود. برف پانزده به ارتفاع چند متر در کوهستان، چنارها که گوئی شاخه نبات از آنها آویزان کرده بودند و اثر تنها اسکی، در دل سرزمین کشف نشده زمستان. چگونه اریش بلند قامت "شیطان اسکی باز" گروه آنان همیشه جلو میافتاد و با زنده دلی خود دیگران را بدنبال خود میکشاند و در آخرین دور اسکی بهنگام سقوط از کوه، گرد برف، مانند پرچمی سفید پست سرش بلند میشد و درد ستهایش بجای چوب اسکی سازدهنی بود. او در حالیکه سریع میراند، آرا را میخواند و سازدهنی میزد. اریش، الان کجا

میتواند باشد؟ زندگی او را به کدام گوشه کشاند هاست؟ دریاچههای کوهستانی در سفرهای پاییزی، آب پاکیزه - ای که از درخشش روز پایان یافته، حالهای طلائی و لرزان بر آن نئسته و آرام و بی آنکه باد آترا به تسوج - ر آورد، در سکوت تمام نفس کشان بود.

رشته افکار رودی چنانکه گوئی غربهای به اونواخته باشند، از هم گسست. چیزی در درویش به تدریج شکل میگفت. آیا کسی از آن پشت نمیآید؟ چرا، به خود نهیب زد: بگذر از آن نزدیکتر شود، باید اول مطمئن شد که خود آلبرت است. چشمانش را در لایبای عابری که در پیاد مروی مقابل در حرکت بودند، گردش داد. مرتب به اینسو و آنسو سرك میکشید تا مبادا آلبرت را در انبوه جمعیت که به سوی ایستگاه مترو میرفتند، کم کند. دلش میخواست با ونوج بیشتری ببیند، سری با کلاه ورزشی تیره که بلند تر از سرهای دیگر بود و پیوسته پدید و ناپدید میشد. رودی، در ضمن بی اختیار از گوشه چشم ایستگاه مترو و ماشین رانیز در ریر نظر داشت. بدون آنکه به پوشیده شدن بدنش از عرق و تغییر کردن قیافه اش، توجهی کند. لبهای بهم فشرده اش نواری باریک بنظر میرسیدند. پوست صورتش تیره و لرزان و استخوانها برجسته شقیقه اش انگار میخواستند پوست صورتش را از هم بدارند.

خودش بود، آری آلبرت بود که از رویرو و از میان جمعیت به جلو میآمد. حالا دیگر به ایستگاه مترو رسیده و میبایستی رودی، با تمام نیرویی که در بدن داشت ناگهان و با قوت فریاد کشید: "مواظب باش، پلیس!" کلماتش باطنی اشکار بر روی شلوفی خیابان پخش شدند. رودی همچون فتری از جاجست و خود را باخیزی بلند به زیر یک تاکسی که در همان لحظه از جلویش میگذشت، افکند.

دستگیری و بازجویی عابری توسط پلیس، بجایسی نرسید. آلبرت در میان انبوه جمعیت که به دور تاکسی حلقه زده بودند، ناپدید شد. چنان سالم بدربرد. رودی معالجه شد و بعدها در یک شب سیاه باسه

تن دیگر از همزمانش توسط مأمورین گشتاپو به محل "کیلومتر برگ" (Kilometerberg) در نزدیک دریایچه "وان زه" (Wannsee) برده شده از ماشین پیاده مان کردند و در "حین فرار" به ضرب گلوله از پای درشان آوردند.

Rudi Schwarz "رودی سوارتس"  
John Scheer "جون شمیر"  
Erich Steinfurt "اریش اشتاین فورت"  
Eugen Schönhaar "اویگن شونهار"

از قهرمانان جنبش مقاومت ضد فاشیستی آلمان میباشند.



